

شرف‌الملک بعد از شکست حاجب‌علی صفحه‌آذربایجان را از وجود عساکر او مصفی ساخت و طرفداران او را در مرند و خوی و نخجوان بسختی تنبیه کرد و کار قساوت را از حد گذراند و تبریز برگشت و در همین ایام بود که خبر آمدن جلال‌الدین از عراق نیز رسید.

بعد از آنکه جلال‌الدین تبریز ورود کرد و از ظلم عمال شرف‌الملک و بدرفتاری او نسبت بملکه دختر طغرل سوّم و بیچارگی مردم تبریز و عدم قدرت ایشان بپرداخت مالیات اطلاع یافت اگرچه بر شرف‌الملک متغیر شد و دست کسان او را از کار کوتاه کرد و بمراسلات او که در این تاریخ در موغان بود جواب نداد ولی خشم خود را ظاهر نمود و وقتی که در موغان شرف‌الملک بخدمت رسید از این بابت چیزی بروی نیاورد و در عوض باصلاح خرابیها و تخفیف مالیات پرداخت و مصمم جمع‌آوری سپاه و تهیه یاران برای اجرای نقشه‌های جنگی خود افتاد.

بعد از آنکه سلطان جلال‌الدین در اصفهان از قشون مغول شکست خورد یکی از امرای ترک خود را پیش ترکان قنقلی و قبچاق که از قدیم با سلاطین خوارزمشاهی بستگی داشتند فرستاد و از ایشان کمک طلبید. ترکان مزبور هم باجابت دعوت او بر خاسته قریب ۵۰۰۰۰ نفر از جنگیان خود را بطرف در بند قفقازیه بمدد سلطان فرستادند و چون عبور از آن معبر تنگ مشکل بود در شمال آن توقف کرده يك نفر از سرکردگان خویش را که کورکا نام داشت با سیصد نفر از راه دریای جلال‌الدین فرستادند و کورکا در موقن بخدمت شرف‌الملک رسید و پس از آنکه سلطان جلال‌الدین از عراق باذربایجان آمد و برای گذراندن زمستان باین حدود رسید سرکرده ترک مزبور را بگرمی تمام پذیرفت و قرار شد که کورکا پیش ترکان قنقلی و قبچاقی مراجعت نماید تا زمستان بگذرد و سلطان معبر دربند را برای عبور ایشان مصفی سازد.

صاحب دربند در این تاریخ طفلی بود در نحت سرپرستی اتابکی ملقب باسد این اتابک بطیب خاطر بخدمت سلطان رسید. و در دادن راه عبور سپاهیان قنقلی و قبچاقی خود پیشتقدم شد. جلال‌الدین هم او را اکرام کرد و قسمتی از اراضی خود را باقطاع بنام او و صاحب دربند تعیین نمود و جمعی از امرای خویش را بهمراهی او بطرف دربند فرستاد ولی این امرای نادان در راه اتابک اسدرا بند کردند و چون بدربند

رسیدند بیرون حصار شهر را بیاد غارت دادند و اناطک اسد بحیلله گریخته خود را بداخل باروی دربند رساند و راه ورود آن جمع را بشهر و عبور ترکان را از معبر دربند سد کرد و بواسطه این سوء تدبیر امرای خود سر جلال الدین طرح اتحاد آن سلطان با ترکان قبیچاقی و قنقلی متمر ثمر نشد .

جلال الدین بعد از آنکه مدتی را از ایام ادرموقان گذراند عدای از قشون خود را بتسخیر شهر لوری<sup>(۱)</sup> از بلاد مشرق دریاچه ایروان فرستاد و ایشان آن شهر را گرفته بحدود بحیره ایروان نزدیک شدند ولی گرجیان شبانه بر سر ایشان ریخته آن جماعت را منهزم کردند .

ملکه گرجستان رسودان و سردار او ایوانی از طوایف گرجی و ارمنی والان و سریر و لزگی و قبیچاقی و سوان<sup>(۲)</sup> قریب ۴۰۰۰۰ نفر سپاهی جمع آورده بقصد کشیدن انتقام شکستهای سابق مهیای دفع جلال الدین و لشکریان او گردیدند و اجتماع این سپاه عظیم موجبات پریشانی خاطر جلال الدین را که آلت کارزار و قشونی کافی نداشت فراهم آورد و سلطان با شرف الملك در این باب مشورت کرد و وزیر صلاح را در گذراندن وقت دانست تا دشمن در نتیجه گرما و قلت آذوقه مستأصل شود و سپاهیان جلال الدین نیز از اطراف کمک برسد ولی جلال الدین این رأی را نپذیرفته بر وزیر خود متغیر شد و دوات او را بر سرش زد و بتأدیة ۵۰۰۰۰ دینار مجبورش ساخت و بر شجاعت و بی باکی خود تکیه کرده عازم قتال گردید .

همینکه فریقین رو بر و شدند جلال الدین نشانه علمهای ترکان قبیچاقی را دناخت و کسی را با قدری نان و نمک پیش ایشان فرستاد و سابقه خدمتی را که بین ایشان و او بود یاد آور شد . آن جماعت که قریب ۲۰۰۰۰ نفر بودند و در جناح یمن دشمنان جلال الدین قرار داشتند راه خود پیش گرفتند و از جنگ کردن با جلال الدین خودداری نمودند . جلال الدین بمخالفین خود پیشنهاد جنگ نن بتن کرد و در این مبارزه ایوانی و سه پسر او و یکی دیگر از دلیران گرجی را کشت و گرجیان بسختی منهزم گردیدند . جلال الدین بار دیگر بشهر تفلیس وارد شد و آن شهر را مثل دفعه پیش بیاد قتل و غارت داد .

در موقعیکه سلطان در عراق بود امیر ارمنی ناحیه سنکور (واقعه در مغرب نهر کورا) که او را مورخین مسلمان بهرام گرجی و مورخین گرجی وارانم گاکل (۱) نوشته اند بر شهر گنجه تاخت و اسباب آزار مردم مسلمان آن ناحیه گردید. سلطان پس از غلبه بر گرجیان بدفع او رفت وقلاع مستحکمه او مثل سکان (۲) و علی آباد را مستخر ساخت و قلعه کاک (۳) را نیز پس از سه ماه محاصره گرفت و بشهر کافدوان (۴) در شمال ارس رفت و آنجا را نیز گرفت و بار دیگر گرجیان و متحدین ایشان را در نزدیکی بچنی (۵) که از مستملکات آواک (۶) پسر ایوانی بود شکست داد و پس از سرکوبی مخالفین خود بقصد تجدید محاصره خللاط و دفع حکمران جسور آن عازم ارمنستان گردید.

**فتح خللاط در ۲۸ جمادی الاولی ۶۲۷ - سلطان جلال الدین بعد از اتمام**

کار گرجستان بسمت نخبجوان حرکت کرد و علت عزیمت بآن طرف آن بود که صاحب شهر مزبور اظهار میل بقبول زوجیت سلطان کرده بود. جلال الدین بنخبجوان رفت و آن زن را باز دواج خود در آورد و پس از چند روز توقف در آنجا با طرف حصار خللاط فرود آمد و در اوایل شوال ۶۲۶ آن شهر را در محاصره گرفت.

قبل از آنکه قشون جلال الدین با خللاط برسند الملك الاشرف یکی از امرای خود را بنام عزالدین آتیک را که سابقه دشمنی با حسام الدین علی حاجب مدافع رشید آن شهر داشت با خللاط فرستاد و درست معلوم نیست بچه علت حاجب علی را بدست او بقتل آورد و عزالدین را بحکومت شهر مزبور گماشت. این حکمران جدید قبل از کشتن حاجب علی و بعد از آن هر قدر خواست سلطان جلال الدین را با تقدیم معذرت و صلحجویی از محاصره خللاط باز دارد جلال الدین که اصرار فوق العاده در تصرف آن شهر داشت زیر بار نرفت و امر داد که با دوازده منجنیق شهر را در زیر باران سنگ بگیرند و بقوة قهر به آنرا مفتوح سازند.

در ضمن محاصره اخلاط صاحب ولایت ارزن الروم رکن الدین جهان شاه بن طغرل پسر عم علاء الدین کبچا دسلجوقی که تا این تاریخ تحت امر الملك الاشرف و از متحدین حاجب علی بود بخدمت جلال الدین آمد و طلب عفو کرده هدایای چند تقدیم سلطان

Varum Gagel (۱) Kak=Gaga (۲) Sugam (۲) (۴) یا فافدوان (۵) Bajni=Pdahni (۵) Arak (۶)

نمود و بواسطه دادن مقداری آلات جنگی جهت محاصره اخلاط در این امر سلطان کمک کرده بهمین وجه آلتیک التسنور از ملوک آرتیجه (۶۱۹ - ۶۱۹) صاحب آمد و آلتیک التسنور صاحب مار دین نیز در تبعیت و اظهار اخلاص نسبت باو درآمده هر کدام فرستادگانی پیش سلطان جلال الدین فرستادند و از متحدین او گردیدند.

ناصرالدین الله خلیفه معروف عباسی که مختصری از شرح دشمنی او را با سلاطین آخری خوارزمشاهی سابقاً ذکر کردیم در شب آخر رمضان سال ۶۲۲ بعد از ۴۶ سال و ده ماه خلافت وفات یافت و جانشینی او پسرش ناصرالدین محمد ملقب به الظاهر بامر الله رسید. این خلیفه جدید دوفتر رسول پیش جلال الدین فرستاد تا بشارت انتصاب خلیفه تازه را باو برسانند. فرستادگان خلیفه در تبریز بخدمت جلال الدین رسیدند و جلال الدین ایشان را با احترام پذیرفت و همراه یکی از ایشان هدایایی روانه بغداد کرد ولی قبل از آنکه فرستاده جلال الدین ببغداد برسد خبر فوت الظاهر بامر الله در رسید و بین سلطان و خلیفه روابطی برقرار نگردید.

بعد از مرگ الظاهر بامر الله در ۱۴ رجب ۶۲۳ خلافت پسر بزرگ او ابو جعفر منصور ملقب به المستنصر بالله ماقبل آخرین خلفای عباسی واگذار شد و این خلیفه در موقعیکه جلال الدین اخلاط را در محاصره داشت یعنی در ۶۲۶ یکی از حاجبان خود را برسالت پیش او فرستاد و از سلطان خواست که متعرض چند نفر از ملوک اطراف که در تحت تبعیت خلیفه بغداد بودند مثل بدرالدین لؤلؤ صاحب موصل و مظفرالدین گورکزی صاحب اربل و عماد الدین بن هزار آسب پادشاه جبال نشود و نام خلیفه را در ممالک ایران که سلطان محمد خوارزمشاه از خطبه حذف کرده بود بار دیگر ذکر نمایند. جلال الدین این تقاضاهای خلیفه را پذیرفت و فرستادگانی با هدایای گرانمایه روانه بغداد کرد و خلیفه را امیر المؤمنین و اولوا الامر مسلمین شناخت، خلیفه هم او را در نوشته ها با لقب خاقان و شاهنشاه یاد کرد ولی از دادن عنوان سلطان باو خود داری نمود. در همین موقع محاصره اخلاط جلال الدین امر داد که استخوانهای سلطان محمد خوارزمشاه را از جزیره آبسکون بقلعه اردهن انتقال دهند تا در موقع فرصت در اصفهان مقبره ای لایق شأن پدر خود بنا کنند و آنها را بانجا منتقل سازد ولی این کار بشرحیکه سابقاً هم گفتیم صورت نگرفت و مغول بامر او گتای قاآن تابوت سلطان

محمد را از قلعه اردهن بیرون آورده جسد آن پادشاه تیره بخت را سوختند.  
 محمد نسوی منشی مخصوص سلطان جلال الدین که از سال ۶۲۲ بعد یوسته در خدمت  
 جلال الدین میزیسته میگوید:

« در خلاط شی سلطان مرا بخدمت خود احضار کرد، پیر زنی محتال نزد او دیدم که  
 مدعی رساندن نامه ای از زکی الدین عجمی از مقر بان الملك الاشرف بعنوان سلطان بود مضمون این  
 نامه مزور آنکه اگر سلطان ۵۰۰۰ دینار پیش زکی الدین عجمی بفرستد و زکی الدین آنرا در میان سیاهیان  
 پراکنده نماید خواهد توانست دل ایشان را با سلطان یکی کند و آن جمع را بتسلیم خلاط و گزیدن دروازه های  
 شهر وادارد سلطان در این باب با من مشورت کرد، چون مرا چندان فریفته آن پیشنهاد ندید  
 در شکفت شد و پرسید که چرا در قبول آن متوقفی و چون بگرفتن خلاط حرصی شدید داشت بتسلیم  
 مبلغ مطلوب راضی بود، گفتم من زکی الدین را موقعی که از طرف الملك الاشرف برسانت پیش  
 سلطان آمده بود دیده و با او مکالمه کرده ام، سلطان نیز درجه ذرایت و صواب اندیشی و عقل  
 و زیرکی او را سنجیده، بعید مینماید که او در چنین امری عظیم خود را بخطر اندازد و در اینگونه  
 مخاطرات دخالت کند. اگر هم دل او بجانب سلطان گراشیده و در صدد برگشتن از ولی نعمت  
 خود باشد چگونه حصول این نتیجه را که مستلزم راضی ساختن جماعتی بارآبهای مختلف است پیش  
 خاطر خود ممکن نداشته چه بدست آوردن دل این جمع ببال و منال امری مشکل است و اگر  
 يك تن از ایشان بافشای این راز لب بگشاید جان او در معرض هلاک خواهد افتاد این کیفیت در  
 صورتی است که زکی الدین مبلغ مزبور را برای توزیع در میان سیاهیان خواسته باشد و اگر چنانکه این  
 پیر زن مدعی است زکی الدین آنرا برای شخص خود میخواهد باز اقدام او باین عمل دور از  
 عقل مینماید چه زکی الدین میدانند که اگر شهر را تسلیم سلطان کنند از مال و منال و ضیاع و  
 عقار چندان او را فراهم خواهد شد که این مبلغ جزئی را در جنب آن عظمی نخواهد بود. این  
 بیانات من عزم او را در تسلیم ۵۰۰۰ دینار بآن محتال مست کرد اما چون و لعی غریب  
 بتسخیر خلاط داشت بالاخره ۱۰۰۰ پیر زن داد و پاو گفتم که اگر آثار صداقت بیخام تو مشهود  
 گردید بقیه را نیز بتو خواهیم داد. زن بشهر برگشت و این خبر صکه اصلی نداشت در میان  
 لشکریان الملك الاشرف شیوع یافت و زکی الدین پیش عز الدین آیبک بمکاتبه با سلطان جلال الدین  
 متهم گردید و عز الدین آن بیچاره را بی آنکه مصدر خطائی شده باشد بقتل آورد و چون جلال الدین  
 خلاط را گرفت یکی از سران سیاه او پیر زال را در دباغخانه ای با شوهر پیرش یافت، از آن مال  
 ۳۰۰ دینار مصرف کرده بود، بقیه را تسلیم نمود و خوار زمین بجرم این تزویر گلوی او را  
 فشرده تا جان سپرد.»

( ترجمه از سیره جلال الدین منکبر فی ص ۱۹۳-۱۹۴ )

در ضمن محاصره خلاط علاء الدین کیقباد سلجوقی سفراتی پیش سلطان  
 جلال الدین فرستاد و برای تحکیم روابط دوستانه از جلال الدین تقاضا کرد که او را  
 دختر خود را بزوجهیت بیسر او واگذارد و ثانیاً رکن الدین جهانشاه صاحب ارزن الروم  
 پسر عم علاء الدین کیقباد را که با او سابقه دشمنی دارد تسلیم پادشاه سلجوقی روم

نماید. جلال الدین از قبول این پیشنهادها سر پیچید و شرف الملك وزیر او بتندی با فرستادگان علاء الدین مکالمه کرد حتی ایشانرا تهدید نمود که اگر جلال الدین اجازه دهد تنها بخاک علاء الدین خواهد تاخت و با سپاهیان خود آنجا را مسخر خواهد ساخت. علاء الدین از این طرز رفتار سخت رنجید و دانست که با جلال الدین جسور مغرور نمیتواند از در دوستی درآید ناچار با الملك الاشرف رقیب خود ساخت و مہیای جلوگیری از جلال الدین شد.

محاصره خلط قریب ده ماه طول کشید و در این مدت مردم آن شهر با وجود انواع مشقات در مقابل حملات سپاهیان خوارزمی مقاومت کردند و جلال الدین و لشکریان او در تنگ گرفتن آذوقه بر اهالی و ریختن سنگ بر شهر و قتل و غارت در اطراف خلط از هیچگونه بی رحمی کوتاهی نکردند تا عاقبت کار معیشت بر مردم سخت شد و قحط و غلاتا آنجا رسید که بیچاره اهالی از خوردن گوشت اسب و سگ و خر و استر و گریه و هوش خود داری نداشتند با این حال مقاومت میکردند تا آنکه یکی امرای الملك الاشرف خیانت ورزیده شهر را در یکشنبه ۲۸ جمادی الاخری سال ۶۲۷ بتصرف سپاهیان جلال الدین داد و آن مرد سفاک شمشیر در میان مردم بی پای خلط نهاده کاری کرد که مغول نیز از آن بدتر نکرده بودند و قشون او از صبح تا شام بقتل و بردن مال و زنان و اطفال مردم مشغول بودند.

پس از تسخیر شهر سلطان بر دو برادر الملك الاشرف یعنی مجیر الدین یعقوب و تقی الدین عباس دست یافت و عز الدین آیبک مدافع و حاکم خلط را نیز اسیر کرد، دو برادر الملك الاشرف را با احترام در پیش خود نگاه داشت ولی عز الدین را بعدها بواسطه حرکات خیانت آمیزی که از او مشاهده رفت بیکی از غلامان حاجب علی حکمران سابق خلط داد و او عز الدین را بقصاص قتل مولای خود کشت از جمله اسرائی که در این واقعه بدست جلال الدین افتاد زوجه الملك الاشرف یعنی دختر ایوانی سردار معروف گرجی بود و جلال الدین بانتقام حرکتی که حاجب علی در پناه دادن زوجه او بخلط کرده بود آن زن را بتصرف خود گرفت.

**شکست جلال الدین از علاء الدین کیقباد در ۶۲۷ - بعد از فتح خلط سلطان**

جلال الدین از حرکاتی که قشون او نسبت بمردم آن شهر روا داشته بودند پشیمان

شد و امر بتعمیر خرابیها و تجدید عمارت باروها داد و در همین ضمن بود که از طرف خلیفه سفرائی پیش او آمدند و تقاضا کردند که سلطان دو برادر الملك الاشرف را بخدمت خلیفه بفرستد، سلطان تقی الدین عباس را همراه سفرای خلیفه بدار الخلافه روانه کرد ولی مجیر الدین یعقوب را همچنان پیش خود نگاه داشت.

الملك الاشرف بعد از سقوط خلاط با علاء الدین کیقباد سلجوقی و امرای حلب و موصل و الجزیره بر ضد جلال الدین طرح اتحادی قوی ریخت و بدعوت علاء الدین کیقباد پادشاه مصر الملك الكامل برادر الملك الاشرف هم حاضر شد که بیاری ایشان بیاید ولی او بواسطه هجوم صلیبیون عیسوی بسواحل مصر و شام بممالک خود برگشت و الملك الاشرف و علاء الدین کیقباد در شهر سیواس با یکدیگر ملاقات کرده بجلوگیری جلال الدین بحدود ارمنستان آمدند.

رکن الدین جهانشاه صاحب ارزن الروم که پسر عم علاء الدین کیقباد بود از اجتماع عسا کر روم و شام جلال الدین را خبر کرد و سلطان را وا داشت که قبل از آنکه مخالفین با یکدیگر ملحق شوند بر سر ایشان بتازد و دشمنان را جدا جدا از با در آورد. جلال الدین هم بسرعت خود را بشهر منازجرد یا ملازگرد<sup>(۱)</sup> رساند و در آنجا با رکن الدین قرار گذاشت که با او بارزن الروم رود و تهیه جنگ ببیند و سلطان هم بعد از پنج روز دیگر با عسا کر خود عازم خرنبرت<sup>(۲)</sup> گردد و در آنجا اجتماع کرده بدفع دشمن بروند.

نقشه جلال الدین و رکن الدین در خصوص حمله بر دن عسا کر تمام و روم جدا جدا عملی نشد چه قبل از آنکه سلطان بچنین حرکت اقدام نماید ۲۰۰۰۰ سپاهیان علاء الدین کیقباد و ۵۰۰۰ قشون الملك الاشرف بیکدیگر ملحق شدند.

جلال الدین قبل از شروع جنگ سخت مریض شد بهمین جهت نتوانست قبل از الحاق قشونهای دشمن بیکدیگر نقشه خود را بمورد اجرا بگذارد بعلاوه يك غده از سپاهیان ارانی و عراقی و آذربایجانی و هازندرانى او پیش از این واقعه باوطنان خود

(۱) منازجرد یا ملازگرد شهریست واقع در شمال خلاط و جنوب سرچشمه فرات شرقی بر سرارزن الروم

(۲) خرنبرت شهری است در جنوب فرات شرقی و شمال شرقی ملاحظه و شمال غربی آمد (دیاربکر)

و همانست که مسلمانان آنرا حصن زیاد میگفتند و امروز خربوت نام دارد.

برگشته بودند، شرف‌الملک وزیر هم باجمعی از قشون در ملازگرد مانده و عده ای نیز از لشکریان بمحاصره بزگری (بارگی) اشتغال داشتند در صورتیکه دشمنان او از همه جهت مهیا و برای جلوگیری از خوارزمیان يك دل و متفق بودند.

جنگ در محل "یاسی چمن" از نواحی آرزنجان اتفاق افتاد و چهار روز طول کشید. در سه روز اول طلیعه‌های طرفین با یکدیگر دست و پنجه نرم میکردند و با اینکه ابتدا خوارزمشاه طلیعه قشون رومی را منهزم کرد ولی در روزهای بعد شکست نصیب پیشقراولان خوارزمشاهی شد تا آنکه در روز شنبه ۲۸ رمضان ۶۲۷ عساکر شاهی و رومی بر سپاهیان جلال‌الدین و رکن‌الدین تاختند و چندان رشته انتظام آن را از هم گسیختند که هر دسته از لشکریان خوارزمی بسمتی گریختند و جلال‌الدین منتهزماً بخرنبرت و خلاط آمد و بسیاری از لشکریان او در جنگ کشته و سرداران او اسیر شدند و یکی از جمله اسرا رکن‌الدین جهانشاه صاحب ارزن‌الروم بود، علاء‌الدین سران سپاه خوارزمشاه را کشت ولی بر رکن‌الدین رحمت آورد و او را مقید ساخت.

جلال‌الدین نتوانست لشکریان خود را که بطرف گرجستان و طرابوزان گریخته بودند جمع‌آوری کند ناچار شرف‌الملک را بنقیه‌السیف آنها برای جلوگیری از پیشرفت دشمن در ارمنستان گذاشت و خود بخوی آمد.

« روز شنبه بیست و هشتم رمضان ۶۲۷ چون لب صبح پر خنده و رخ مهر رخشنده شد سلطان [یعنی علاء‌الدین کیقباد سلجوقی] فرمود تا تمامت عساکر در سلاح روند و صف‌هایارایند و میمنه و میسر و قلب و ساقه معین گردانند و شیران کارزاری آثار جان‌ساری باظهار رسانند و چون با دشمن مسافتی نمائند است بیک‌بار پذیره شوند و آنچه منشور و مقدور است بظهور رسانند در حال آوای کوس خروش بگوش سروش رسانند و غلما را منجوق با جبهه (۱) و عتیوق در محاذه آمد و شیران غم چون دل شجیح بر نقش درم در لرزه افتادند و شهریار بر سمند دریا گذار سوار شد و از آن طرف نیز تعین شاهانه کردند لشکری بی شمار بیش از صد هزار در صف کارزار آمدند ملک اشرف بخدمت سلطان آمد و گفت که اگر سلطان امروز عوض اسب بر استر سوار شود بلکه استر را نیز شکال (۲) بر نهند بی شک از این لشکر دلیر هر روباهی ده شیر شود و بدان امتظار عدو بند دشمن شکار گردند در حال استر کشیدند و سلطان بر استر نشست و چون تعینها تمام شد و وقت تدائی جمعان نزدیک گشت خوارزمشاه بر پشته ای رفت و در سواد اشکر منصور نظر انداخت آنکه آهی سرد از سر درد بر آورد که اگر این لشکر مرا بودی و پیش سپاه تانار با این گروه بکار زار رفتی دمار از ایشان بر می‌آوردم و نباتات زمین را بمیاه دما، آن سگان ضاری می‌پروردم آنکه باشکی ریزان و صبری از دل گریزان بقلب لشکر خود آمد و ملک اشرف و

(۱) نام یکی از منازل قمر در آسمان (۲) یکی از معانی شکال انکسنت یعنی زوغل است.



کمال الدین کامیار (۱) حمله شیرانه کردند و مینه را بر سر انداختند و همه را بتوراد دره ای تنگ که نه مقام گریز و نه جای جنگ بود مضطر گردانیدند - سلطان خوارزمشاه بحرب و طعن و ضرب مشغول نشد ، در حال سوي علمها دوایند و منجوق و بیرق و پرچم از آن جدا کرده و بر قتراک بست گریز بهنگام سیر یسری (۲) و و آخذان (۳) بدامیل (۴) در پیوست و لشکر عرب بقاتر سب مشغول گشت و مردم روم در پی خصوم در آن مرز و بوم هر جانب گروه گروه چون کوه آهسته و ساکن حرکت می کردند تا گاه درصاحب اوزن الروم رسیدند و برادر گرامیش را که با او همشکم بود با هم دیدند گرفته بنزدیک شاه جهان آوردند خجل وار دریای خسرو افتاد سلطان او را از زخم تیغ امان داد و بعضی از امرا سیرد تا در محافظت او جدت بلیغ نمایند و لکن در حرمت و تعظیم هیچ کم نکنند بل بیفزایند ، اول روز ملک کامکار آخرش اسیر کارزار بود ، آنکه سلطان روی بازارگاه نهاد ملک اشرف غاشبه بردوش گرفته پیاده در رکاب شهریار می آمد سلطان جهان و جهانیان از غایت لطف او بشکفت می آمدند و سلطان هر دم عنری میخواست و تلمطعی می آراست و چون شهریار در بازارگاه شد ملک اشرف زمین بوسیده روی یخیمه خود نهاد و سلطان از صفه بازخواستگاه مصلی رفت و سر بسجده شکر نهاد و داور داد و دین را شکر و آفرین گفت .

( مختصر سلجوقنامه ابن بی بی ص ۱۷۳-۱۷۵ )

بعد از شکست یاقن جلال الدین لشکریان علاء الدین اوزن الروم را هسخر کردند و سپاهیان الملك الاشرف هم بشهر خلاط وارد شدند و چون الملك الاشرف بیم آن داشت که جلال الدین بار دیگر باراضی او و ممالک علاء الدین هجوم آورد سفرائی پیش جلال الدین بآذربایجان فرستاده تقاضای صلح کرد و از جلال الدین خواست که در عدم تعرض باراضی او و علاء الدین کیقباد قسم یاد کند جلال الدین ابتدا زیر بار نمیرفت ولی همینکه خبر رسیدن سپاهیان مغول را شنید این تکلیف را پذیرفت و قرار شد که جلال الدین و الملك الاشرف و علاء الدین هر کدام هر چه از اراضی را که در دست دارند مالک باشند و بعدها متعرض یکدیگر نشوند .

### سلطنت اوگتای قاآن

( ۶۱۶ - ۶۳۹ )

چنگیزخان چنانکه گفتیم در ایام حیات خود پسر سوم خویش اوگتای را

(۱) امیر کمال الدین کامیار بن اسحق قاضی اردنجان یکی از بزرگان امرای علاء الدین کیقباد سلجوقی است و او مردی فقیه و سخنگو و حکیم مشرب بوده و از شاگردان شیخ شهاب الدین سهروردی مقتول حساب میشده و هموست که با یکی دیگر از امرای علاء الدین کیقباد در ضمن محاصره خلاط سفارت پیش جلال الدین آمد و او بالاخره در ۶۳۵ بدست پیک نفر دیگر از امرای سلجوقی بقتل رسید . (۲) سری بمعنی حرکت در شب (۳) و آخذان یعنی حرکت سریع شتر و اسب (۴) دامیل حرکت آهسته .

بجانشینی اختیار کرد و سایر فرزندان او و بزرگان مغول نیز تبعیت فرمان او را پذیرفته باطاعت از او امر او گتای پس از مرگ چنگیز سر فرود آوردند و برای آنکه انتصاب او بمقام خانی صورت رسمیت یابد دو سال و نیم بعد از مرگ چنگیز یعنی در بهار سال ۶۲۶ در کنار نهر کرولن اجتماع کرده در نتیجه قوریلتای عظیمی او گتای را با تشریفات بسیار (۱) بمقام خانی (قائنی) برگزیدند و او گتای با آنکه ابتدا از قبول این تکلیف سر می پیچید چون برادران و برادر زادگان و نزدیکان دیگر اصرار کردند و وصیت چنگیز را در اینخصوص یادآور شدند پیشنهاد ایشان را پذیرفت و بعنوان او گتای قان جانشین پدر گردید.

کسیکه پیش از هر کس حتی در حیات چنگیز خان بنصب او گتای باین مقام اصرار داشت پلوچوت سای مشیر و مشاور چین چنگیز بود چه او گتای از دو برادر دیگر بیشتر سلامت نفس و خیر خواهی داشت و بیشتر او قاترا بعیش و خوشی میگذاشت پلوچوت سای برای آنکه شخص بی آزار نیک نفسی را بر مغول حکومت دهد و بدان وسیله خرابیهای عهد چنگیز را تلافی نماید در اختیار او اصرار کرد تا بالاخره بانجام مقصود خود رسید و او گتای هم پس از رسیدن بسלטنت پلوچوت سای را حاکم ولایت چینی متعلق بمغول و مستوفی خود کرد و این مرد مدبر تربیت شده بدستکاری منشیان و عمال نبتی و اویغوری و ایرانی و چینی و تنگنوت چنانکه خواهیم گفت ممالک مغول را اداره نمود و تاتارها را بتدریج با آداب ملل متمدنه آشنا ساخت.

در قوریلتائی که منتهی باختیار او گتای بسלטنت شد امر او سران مغول چینی تصمیم گرفتند که برای خاتمه عملیات کشورگشائی عهد چنگیز و فتح ممالک غیر مفتوحه دوار دو روانه آن حدود نمایند یکی بسمت ختای یعنی چین شمالی دیگری بطرف ایران جهت سرکوبی قطعی سلطان جلال الدین و انجام کار فتح آذربایجان و کردستان.

فرماندهی اردوی دوم شخصی را گذار شد بنام جرمافون نویان و او با ۵۰۰۰۰ نفر لشکری و یک عده سران سپاهی بترکستان آمده از خوانین و حکام مغولی خوارزم و حشر خراسان نیز کمک گرفت و بهمراهی قریب ۱۰۰۰۰۰ نفر بایران رسید و از راه اسفراین و ری خود را بعراق رساند.

(۱) رجوع کنید بصفحه ۸۸ از همین کتاب

### خاتمه کار سلطان جلال الدین در ۶۲۸ - سلطان جلال الدین در اینموقع

در خوی بود و چون خیال میکرد که سپاهیان مغول زمستان را در عراق بسر خواهند برد از خوی بتبریز رفت و قشون خود را برای گذراندن زمستان بدشت موقان (موقان) فرستاد اما طولی نکشید که خبر رسیدن مقدمه مغول بزبجان واصل شد و جلال الدین بعد از آنکه از کمک خلیفه و الملك الاشرف و علاء الدین کیقباد برای دفع مغول مأیوس گردید بعجله بطرف موقان حرکت کرد تا سپاهیان متفرق خود را جمع آوری نماید اما مغول باو مجال ندادند و عده ای از ایشان پشت سر سلطان بموقان رسیده در قلعه شیرکبود از قلاع موقان شبانه بر خیمه و خرگاه جلال الدین زدند ولی بر سلطان دست نیافتند و او بسلامت از معرکه جسته بطرف نهر ارس گریخت و سپاهیان او یکسره پراکنده گردیدند.

جلال الدین از راه ارس بدشت ماهان (اورمیه) آمد و زمستان سال ۶۲۸ را در آنجا گذراند و از آنجا مجیر الدین یعقوب برادر دیگر الملك الاشرف را که همواره در خدمت خود داشت و بایکدیگر از موقان گریخته بودند باستمداد پیش الملك الاشرف فرستاد و تقاضا کرد که در دفع کفار او را یاری کنند و از تفاق و برادر کشی دست بردارند. مجیر الدین از ماهان پیش شرف الملك که در این تاریخ در اران و حدود بیلقان ظاهراً بحفظ حرم و خزائن سلطان و باطناً بشبهه اسباب استقلال خود اشتغال داشت رفت تا بامر سلطان وزیر فرستاده ای را همراه او کند و آنچه لازمه نصیحت و رسالت باشد پیغام دهد ولی شرف الملك برخلاف نیت سلطان رفتار کرد و تریبی پیش آورد که آتش کینه بین جلال الدین و الملك الاشرف افروخته تر گردید.

شرف الملك در اران بتحکیم قلاع و جمع آوری مال و تبنذیر و اسراف که عادت او بود مشغول شد و با علاء الدین کیقباد و الملك الاشرف مکاتبه ها کرد و ایشان را بگرفتن آذربایجان و اران دعوت نمود و در مکاتبات خود جلال الدین را مردی ظالم و مخذول نامید.

جلال الدین بعد از آنکه از این حرکات وزیر خود آگاهی یافت امر داد که دیگر امرا و رجال فرمان شرف الملك را اطاعت نکنند و از اران شرف الملك را که در قلعه ای متحصن شده بود بخدمت خواست. شرف الملك از خوف کفن بر گردن انداخته

بخدمت سلطان آمد، جلال‌الدین ظاهراً او را احترام کرد و از آنچه بر دست او رفته بود سخنی بمیان نیاورد ولی دیگر او را در کارها دخالت نداد تا آنکه کمی بعد او را در قلعه‌ای حبس و سپس بیهانه‌ای بقتل رساند. بعد از آنکه سلطان زمستان سال ۶۲۸ را در ماهان گذراند شنید که مغول از چمن اوجان گذشته بتعقیب او می‌آیند ناچار از ماهان حرکت کرده بکنجه رفت و در آن شهر جمعی از اهالی را که بهوا خواهی مغول برخاسته و عده‌ای از رجال و عساکر خوارزمی را کشته و سرهای ایشانرا پیش مغول فرستاده بودند تنبیه کرد و برای استمداد از سلاطین شام و الجزیره بطرف اخلاط و دیار بکر عزیمت کرد.

سلطان در نیمه رمضان سال ۶۲۸ منشی مخصوص خود محمد بن احمد نسوی مورخ مشهور را برسات پیش شهاب‌الدین التیک المظفر غازی برادرزاده سلطان صلاح‌الدین ایوبی معروف که بر قسمتی از بلاد الجزیره مثل میافارقین و رها (اورفه) و حانی و سروج و خلاط و جبل‌جور سلطنت داشت فرستاد و از او در دفع مغول کمک خواست، شهاب‌الدین بیهانه‌هایی دعوت جلال‌الدین را پذیرفت و سفیر او یعنی نسوی در صدد مراجعت بود که نامه‌ای از شهر بزرگری بتوسط کبوتر قاصد بمیافارقین برای شهاب‌الدین رسید مشعر بر اینکه مقدمه قشون مغول از حدود اخلاط گذشته و بتعقیب جلال‌الدین بسرعت بطرف دیار بکر (آمد) پیش می‌آیند.

جلال‌الدین در این تاریخ در حانی (هشت فرسنگی شمال دیار بکر) بود و چون از واقعه جلو آمدن مغول اطلاع یافت بجبل‌جور (دریست و یک فرسخی شمال دیار بکر بین این شهر و بدلیس و اخلاط) رفت و در آنجا در کمین مغول نشست ولی چند روز بعد آنجا را نیز رها کرده بحوالی دیار بکر آمد و در این نقطه بود که مغول غفله بر سر او ریختند و اغلب همراهان او را کشتند ولی جلال‌الدین باز بسلامت از میدان جنگ گریخت و بحدود میافارقین رفت و در کوه‌های اطراف این شهر بدست اکراد در نیمه شوال سال ۶۲۸ بقتل رسید.

کیفیت قتل سلطان جلال‌الدین را بدست اکراد منشی مخصوص او نسوی چنین نقل میکند که چون جلال‌الدین بمعابر کوه‌های اطراف میافارقین رسید جنگیان کرد بر او دست یافتند و تصمیم بقتلش گرفتند سلطان مخفیانه خود را بزرگی ایشان شناساند

و باو تکلیف کرد که یا او را پیش الملك المظفر صاحب دیار بکر و میافارقین ببرد و  
العامی گران بگیرد و یا بیکی از شهر های متعلق بسطان برساند و بمنصب امیری  
منسوب گردد ، آن کرد مصمم شد که جلال الدین را بایران بر گرداند و بهمین خیال  
او را میان عشیره خود برد و سلطان را پیش زن خویش گذاشت و برای احضار قبیله  
خود بکوهستان رفت ، در این ضمن کردی مسلح پیش زن او آمد و باو گفت که این  
خوارزمی کیست و چرا بکشتن او قیام نمی نمائی گفت چون شوهرم او را پناه داده  
در امان است ، لیکن آن کرد چون دانست که میهمان خوارزمی سلطان است او را  
بانتقام برادر خویش ، که در محاصره خلاط بقتل رسیده بود کشت و بر روزگار آشفته آن  
سلطان دلاور باین شکل فجیع خاتمه بخشیده شد .

بعد از مسلم شدن واقعه قتل جلال الدین الملك المظفر صاحب آمد (دیار بکر)  
کسان بجبالی که سلطان در آنجا بقتل رسیده بود فرستاد و اسب و صلاح و جامه او را  
بدست آورد و استخوانهای آن پادشاه تیره روز را نیز آورده در محلی مدفون ساخت .

تقریب سی سال بعد از قتل سلطان جلال الدین منکبرنی هنوز مردم که از  
کیفیت مرگ او درست خبر نشده بودند او را زنده می پنداشتند و هر چند صباحی کسی  
خروج میکرد و میگفت من سلطاتم و مردم را باین بشارت در اتساط و مغول را در  
وحشت می انداخت ، حتی در حق او افسانه ها نیز نقل میکردند و کسی نمیخوانست  
مردن چنان مرد دلاور را که در تمام مدت حیات دقیقه ای آرام نداشت و هر چند  
روز در يك نقطه از نقاط ممالک وسیع ایران و عراق و الجزیره و گرجستان بود و  
حریف پر زور کفار مغول و عیسویان کرجی محسوب میشد باور کند .

**مختصری از سیرت جلال الدین - جلال الدین** مردی کوتاه قامت و گندم  
گون بوده و فارسی و ترکی هر دو تکلم میکرد و از جهت قیافه بشکان خیلی شباهت  
داشته ، مادر او از زنان هندو نژاد بود و همین امریکی از علل کینه ترکان خاتون  
نسبت باو و دور کردن او از و ایجاد میسبب میشده چه ترکان خاتون میخواست  
ارزلاغ شاه برادر کوچکتر جلال الدین که مادرش مثل خود او از ترکان قنقلی بود بعد از  
پسرش وارث تاج و تخت خوارزمشاه گردد .

جلال الدین مردی متین و حلیم بود و کمتر زبان بدشنام میگشود و در دلاوری

و بی باکی و عزم و اراده و سرعت عمل در جنگ نظیر نداشت ولی متأسفانه از قوه تدبیر و اداره لشکر خالی بود و مثل عموم سرداران ترك نژاد در پیرحمی و قتل و غارت از هیچ سفاکی عقب نمی ماند و بهیچوجه در تمام مدت جهانداری ب فکر اداره امور کشوری و انتظام لشکر و بدست آوردن دل رعایا و فراهم ساختن متحدینی جهت خود نبود و حکم شمشیر را همیشه در پیشرفت کارها قاطع می شمرد .

از همه بدتر عیاشی و شرابخوارگی بخصوص در آخر کار چنان او را فریفته و از خود بیخود کرده بود که در جنب آن از پیش آمدن دشمن نیز اندیشه ای بخاطر راه نمیداد چنانکه در شبیخونی که مغول در دشت موقان بخرگاه او زدند و در حمله ای که در حدود آمد بلشکریان او وارد آوردند در همه موقع جلال الدین غرق می ناب و سر گرم خمار شراب بود و در آخر کار گویا جز عیش و نوش منظوری دیگر جهت گذراندن ایام تشخیص نداده بود و با اینکه سپاهیان تا تار پشت سر او بودند چنانکه باید بشان ایشان و تدبیر کار خود اعتنائی نمیکرد مخصوصاً در موقعی که برای استمداد از سلاطین شام و الجزیره با طرف دیار بگر آمده بود همینکه بین او و مغول مختصر فاصله ای پیدا شد و فرصتی بدست آمد دست بکار باده نوشی و عشرت طلبی زد و امرای او نیز چنین کردند و يك باره از توجه بکار دفاع غافل شدند و یکی از ارباب کمال در آن حال گفت : شاهان زمی گران چه بر خواهد خواست ؟ وز مستی هر زمان چه بر خواهد خواست ؟ شه مست و جهان خراب و دشمن پس و پیش پیدا است کز من میان چه بر خواهد خواست ! جلال الدین غلامی داشت فلج نام که فوق العاده محبوب سلطان بود ، اتفاقاً غلام را مرگ فرا رسید سلطان در این واقعه بسیار گریست و يك باره زمام خود داری و اختیار عقل از کف او بدر رفت و حرکاتی کرد که از هیچ عاقلی سر نزده بود و او را در پیش چشم خردمندان و امرا و سران لشکری خفیف و بست کرد و آن اینکه امر داد تا لشکریان و امرا پیاده در تشبیع جنازه غلام حاضر شوند و نعلش او را از محلی که تا تبریز چند فرسخ بود پیاده همراهی کنند و خود او نیز مقداری از این فاصله را پیاده آمد تا بالاخره باصرار امراء و وزیر خود بر اسبی نشست . چون نعلش بتبریز رسید امر داد تا اهالی بجلوی تابوت بیرون آیند و بر آن ندبه وزاری کنند و کسانی را که در این عمل قصور کرده بودند مورد بازخواست سخت قرار داد و امرائی که بشفاعت

این جماعت برخاسته بودند از خود دور نمود. علاوه بر این حرکات ناپسند جنازه آن غلام را بخاک نسپرد بلکه هر جا میرفت آنرا با خود میبرد و بر مرگ او میگریست و بر سر و صورت خود میزد، از خوردن و آشامیدن خود داری میکرد همین که جهت او چیزی خوردنی یا آشامیدنی می آوردند مقداری از آنرا برای غلام می فرستاد و کسی جرأت آن نداشت که بگوید غلام مرده چه اگر کسی این نکته را بر زبان می آورد بقتل میرسید، بلکه خوردنی یا آشامیدنی مرحمتی سلطانرا پیش او میدردند و برگشته میگفتند قلع زمین خدمت می بوسد و میگوید بمرحمت سلطان حالم از پیش بهتر است.

این حرکات سفیهانه بیشتر آنها را از او متنفر کرد و سبب رنجش خاطر شرف الملک وزیر نیز گردید و او را که از ظلم و استبداد و بی تدبیری جلال الدین بتنگ آمده بود بیشتر از پیشتر بنا فرمائی و استقلال جوئی را داشت.

علاوه بر این مراتب جلال الدین مثل پدر خود مردی بی تدبیر و نسبت برعایا و مغلوبین بد رفتار و سخت کش و جنگجو بود و بدون داشتن یار و یاور و قصد و منظور سیاسی با خلیفه و اسماعیلیه و ملکه گرجستان و الملک الاشرف و علاء الدین کیقباد در افتاد و رعایای عموم ممالک این جماعت را نه تنها از خود رنجاند بلکه چنان آزار رساند که در موقع ضرورت هیچکس بالتماس او جواب قبول نداد بلکه بعضی از ایشان مثل اسماعیلیه و مسلمین گنجه و تبریز تبعیت از مغول را بر حکومت او ترجیح نهادند و در دفعه اخیر اسماعیلیه مغول را بر ضعف حال او مسبوق کردند و ایشان را بدفع او خواندند.

خلاصه کلام آن که جلال الدین خوارزمشاه با وجود کمال رشادت و جلالت و دفاعهای مردانه و کشش و کوشش دائم در دفع دشمنان و تسخیر ممالک پندری بواسطه بی رحمی و ظلم و سوء سیاست و عسرت پرستی کاری که از پیش نبرد سهل است در مدت ده سال بسیاری از نقاط ایران را بار دیگر پای کوب سم ستوران مغول کرد و جمع بسیاری از مسلمین را که مستعد قیام بر ضد کفار و کشیدن انتقام از مغول بودند طعمه شمشیر ایشان ساخت.

**هجوم دوم مغول بممالک اسلامی - اردوئی که بس از قوریلتای سال ۶۲۶**

بفرماندهی جرماغون و بامر او گتای قآن عازم ایران و تعقیب سلطان جلال الدین

منکبری گردیدند علاوه بر قلع ماده آن سلطان بتسخیر ممالکی که مغول آنها را درست نگشوده بودند مثل غزنین و کابل و سند و زابلستان و طبرستان و گیلان و اران و آذربایجان و الجزیره و غیره نیز قیام کردند و در این نوبت دوم اگر چه لشکر کشی تاتار اهمیت نوبت اول را نداشت اما بمناسبت آنکه دیگر کسی که بتواند جلوی سیل هجوم ایشانرا بگیرد نبود و مردم نیز از همه جهت بی‌پا و دوچار رعب و وحشت فوق العاده گردیده بودند سرعت پیشرفت مغول کمتر از بار اول نشد و قتل و غارت و خرابی‌ها که وارد آمده از جهت کثرت از زمان فرماندهی چنگیز و پسران او چندان پائنی کم ندارد بخصوص بعد از آنکه مغول از شر حریف خطرناکی مثل جلال الدین آسوده خاطر شدند بلامانع در آذربایجان و اران و ارمنستان و گرجستان و الجزیره و عراق بتاخت و تازیرداختند و آن نواحی را که بواسطه کشمکشها و رقابتهای دیرینه امرا با یکدیگر و تاخت و تازها و مظالم جلال الدین و شمال او در عین بی‌تکلیفی و بیچارگی سر میگردند یکبار دیگر بیاد قتل و غارت دادند و تا حوالی بغداد و داخله آناتولی پیش رانندند. بعد از تفرقه قشون جلال الدین در حوالی دیار بکر اوزخان یکی از امرای خوارزمشاهی که جلال الدین را در آخرین شب بخونی که باردوی او از طرف مغول وارد شد نجات داده بود با ۴۰۰ نفر از سپاهیان خوارزمی باریل آمد و از آنجا باصفهان شتافت ولی کمی بعد گرفتار مغول شده بقتل رسید. بقیه سپاهیان جلال الدین در کردستان و الجزیره و شام پراکنده گردیدند، از این عده قسمتی را کردان و بدویان عرب کشتند و جمعی نیز با اسم خوارزمیه و بعنوان قشون مزدور خدمت سلاطین ابوبی الجزیره و پادشاه سلجوقی روم را اختیار کردند و مدتها در آن دیار اسباب زحمت مردم و امرا و سلاطین بودند.

بعد از قتل جلال الدین لشکریان مغول بسه دسته تقسیم شدند جماعتی بتسخیر و غارت بلاد دیار بکر و ارزن الروم و مسافارقین و ماردین و نصیبین و موصل رفتند و تا ساحل فرات پیش رانندند و در این حمله بقدری خرابی و کشتار کردند که دیگر هیچکس تاب جنگ یا مغول حتی شنیدن نام ایشانرا نداشت و باندازه‌ای رعب ایشان در دلها جا گرفته بود که بگفته یکی از مورخین اگر کلاهی مغولی در میان هزار سوار جنگجوی خوارزمی می‌انداختند جمله متفرق میگردیدند و این حال سپاهیان بود تا چه رسد بمردم بیچاره جنگ ناآزموده، حکایاتی که سابقاً



از ابن الاثیر در باب وحشت زدگی مردم نقل کردیم راجع باهالی همین نواحی در این مواقع بوده است (۱).

دسته دیگر از سپاهیان تاتار بطرف شهر بتلیس (بدلیس) روانه شدند و پس از سوختن آن شهر بعضی از قلاع حدود اخلاط و غیره را مسخر کرده اهالی آن نواحی را جملگی کشتند. دسته سوم در اواخر سال ۶۲۸ بر مرغه استیلا یافتند بعد از راه آذربایجان باربل آمدند و از مردم آن حوالی کشتاری عظیم کردند و چون هنوز از سر نوشت جلال الدین کسی خبر نداشت در آن حدود و آذربایجان ماندند و در اوایل ۶۲۹ بعزم گرفتن تبریز پای تخت آذربایجان حرکت نمودند.

مردم تبریز که از حرکات جلال الدین و عمال او دلخوشی نداشتند و یک بار از جمیع اتباع جلال الدین را بقتل رسانده و سرهای ایشان را پیش مغول فرستاده بودند همین که از نزدیک شدن آن جماعت اطلاع یافتند بصلاحدید قاضی و رئیس شهر از در اطاعت درآمدند و انواع تحف و هدایا از مال و پارچه های قیمتی تقدیم سران سپاه مغول کردند و از ایشان قبول شحنه نمودند و برعهده گرفتند که در هر سال خراجی گزاف تقدیم دارند. سرداران مغول جماعتی از پارچه بافان استاد شهر را برای خدمت اوگتای قآن برگزیدند و امر دادند که جهت او خرگاهی گرانبها و نفیس که خارج آن از اطلس زرکش و داخل آن از سمور و سنجاب بود ساختند و باین تدبیر شهر تبریز در میان بلاد ایران از قتل عام و خرابی مغول نجات یافت.

بعد از آنکه خطر مغول متوجه الجزیره و عراق گردید المستنصر بالله خلیفه عباسی از سلاطینی که در تحت تبعیت او بودند کمک طلبید و الملك الكامل پادشاه مصر در سال ۶۲۹ با اردوی عظیمی از قاهره حرکت کرده بشام آمد و در این حرکت عده ای از سلاطین ابوبی شام مثل الملك الناصر داود و الملك الاشرف و پادشاه سلجوقی روم علاء الدین کیقباد با او بودند. بعد از آنکه الملك الكامل بحر آن رسید و شنید که مغول خلاط را تخریب کرده اند در عوض تعقیب ایشان بطرف دیار بکر حرکت کرد و آن شهر را پس از پنج روز محاصره از صاحب آن التک السعود (۶۱۹ - ۶۲۹) از ملوک آرتقیه دیار بکر که مردی فاسق و ظالم و زشت سیرت بود

(۱) رجوع کنید به صفحه ۱۰۵ از همین کتاب.

گرفت و او را که صلاح الدین ایوبی باین حکومت گماشته بود بشام فرستاد بعد رحمن کیفا ( در مشرق دیار بکر و شمال شرقی ماردین و کنار دجله علیا ) را نیز مسخر ساخت و بدون آنکه در صدد جنگ با مغول برآید بمصر برگشت و مغول در این ضمن آذربایجان و گیلان و ولایات دیگر متعلق بجلال الدین را زیر ویر کرده برای گذراندن زمستان بدشت موغان رفتند .

با وجود بلای خانمانسوز مغول سلاطین الجزیره و شام و مصر دست از نفاق با یکدیگر و جنگ خانگی برداشتند و سال بعد یعنی در ۶۳۰ از طرفی علاء الدین کیفاد سفیری بخدمت او گتای قاآن فرستاده اطاعت از او را کردن نهاد و برسر الملك الاشرف تاخته شهر اخلاطرا از او گرفت و الملك الكامل در سال ۶۳۱ بکمک برادر شتافته با ۱۶ نفر از ملوک ایوبی مثل الملك المظفر و الملك الصالح و الملك الاشرف و الملك الحافظ برادران او و التیك المعظم تورانشاه ( ۶۴۷ - ۶۴۸ ) پسر عم خود بطرف ممالک روم حرکت کرد و خواست از گذارهای قزل ایرماق ( نهر ازرق ) بگذرد ولی نتوانست ناچار عدّه ای از قشون خود را از طرف فرات بشهر خرتبورت ( حصن زیاد یا خریوت ) فرستاد و علاء الدین بمقابلی ایشان شتافت ولی سلاطین ایوبی که در خدمت الملك الكامل بودند از یاری او سرپیچیدند و پیش خود چنین تصوّر کردند که اگر بلاد روم بتصرف الملك الكامل درآید آنرا بر سلاطین ایوبی تقسیم خواهد کرد و شام و مصر را بکلی از چنگ ایشان بدر خواهد برد بهمین جهت الملك الكامل قادر بجنگ با علاء الدین نشد و پادشاه سلجوقی روم خرتبورت را مسخر خود ساخت و سال بعد که قشون الملك الكامل متغریق گردید و خود او واقارب ایوبی بممالک خویش برگشتند علاء الدین شهرهای رها ( اورفه ) و حرّان را گرفت و در رها سه روز قتل عام کرد و از مردم عیسوی و مسلم آن بسیاری را کشت و کلیساها را غارت نمود و کتب و صلیب و آلات زوینه و سیمینه آنها را بغارت برد و چون بممالک خود برگشت الملك الكامل برها آمده آن شهر و حرّان را از قشون سلجوقی پس گرفت و سپاهیان او نیز در این حمله بمردم صدمات بسیار وارد آوردند .

قشون مغول در این فاصله از طرفی گنجه را تسخیر کرده داخل ارمنستان شدند و از طرفی دیگر در سال ۶۳۳ از اربل و نینوی گذشته در سال ۶۳۴ بطرف

بغداد سر ازیب گردید و تا سمره (سمرقند) و زنگاباد رسیدند. خلیفه و علمای بغداد بر ضد ایشان حکم جهاد دادند و مسلمین بسر کردگی مجاهد الدین دوتدار (۱) و شرف الدین اقبال سزایی در نزدیکی تنگت مابین دجله و جیل حمرین مغول را شکست دادند و در نزدیکی جعفریه قریب ۱۵۰۰۰ نفر از اسرائی را که ایشان از شهر های اریل و کوفه گرفته بودند از چنگ سپاهیان تاتار نجات دادند و بغداد را مستحکم کردند ولی همینکه در آخر سال ۶۳۴ مغول بار دیگر بطرف بغداد برگشتند در خانیان لشکریان خلیفه را شکست دادند و جمعی کثیر از ایشانرا کشتند و بقیه اردوی مسلمین منزهماً بغداد برگشتند.

جرمانگون و سرداران او سراسر ارمنستان و گرجستان یعنی اراضی متعلقه بهرام گرجی (و هرام کاکل) و ملکه رسودانرا بزشت ترین طرزی زیر و رو کردند و ملکه رسودان گریخت ولی بهرام و آواک پسر ایوانی بعد از آنکه مستأصل شدند از اطاعت درآمده با قبول تبعیت از مغول امان یافتند و آواک چندی بعد بخدمت او گتای قاآن رفته از طرف او بحکومت ممالک سابقه خود برقرار و محترماً عودت داده شد و از این تاریخ گرجستان و ارمنستان نیز مثل فارس و کرمان از خراج گزاران مغول گردید. مغول در این اردو کشی ثانوی در مشرق و جنوب شرقی ایران یعنی سیستان و غزنین و کابل و حدود سند نیز تاخت و تازهای بسیار کردند و غیر از فارس و کرمان که امرای آنها یعنی اتابکان سلغوری و قراخانیان با چکار مغول بودند بقیه نقاط را قتل و غارت نمودند و ما شرح این قسمت را بعدها ذکر خواهیم کرد.

نزاع بین سلاطین شام و مصر و الجزیره و بلاد روم با وجود خطر عظیم حمله مغول بهیچوجه از میان نرفت بلکه این سلاطین بی تدبیر خود خواه دائماً بر سر تصرف شهر یا قلعه ای بجان یکدیگر می افتادند و مردم بیگناه ممالک خود را زیر دست و پا میبردند و خلیفه عباسی بغداد هم چندان نفوذ و توجهی که بتواند بکشمکش های خانگی ایشان خاتمه دهد و قوای متشت آن جمع را برای جلوگیری از سپاهیان مغول در معابر سخت بین ارمنستان و کردستان و شام مجتمع سازد نداشت.

در سال ۶۳۴ بین الملک الکامل و برادر او الملک الاشرف دشمنی سخت حاصل

شد و الملك الاشرف برای دفع برادر با غیاث الدین کبکسر و (۶۳۴-۶۴۲) پسر و جانشین علاء الدین کبکباد اتحاد کرد ولی قبل از آن که بین دو برادر جنگ در گیرد هر دو در سال ۶۳۵ وفات کردند .

در سال ۶۳۷ سرداران مغول با لشکری جرّار بار دیگر بارهستان آمدند ولی بواسطه آنکه سپاهیان غیاث الدین کبکسر و معابر کوههای ارمنستانرا گرفته بودند نتوانستند بیلاذ روم دست بیابند .

در سال ۶۳۹ جرمانگون بواسطه علت فلج از فرماندهی اردوی مغول معزول و بایجوتویان بجای او منصوب گردید و این فرمانده جدید در همین سال با ۳۰۰۰۰ سپاهی و عده‌ای عرّاده و منجنیق بارزن الرّوم که از بلاد غیاث الدین بود حمله برد و حصار آنرا گشوده جمع کثیری از مردم آنرا کشت و عده‌ای را نیز باسیری برد . غیاث الدین برای جلوگیری از تجاوز مغول سال بعد باقشونی بسیدار از مسلمین و ارامنه و عرب و گرجیان از راه خشکی و عده‌ای جهازات از راه دریا بطرف ارمنستان حرکت کرده در محلّ "گوسه داغ" از نواحی ارزنجان با مغول رو برو شد و با آنکه در اول وهله فتح با او بود در آخر شکست خورد و بطرف آتقوره (انکوریه) گریخت . مغول بلاد سیواس و قیساریه (قیصریه) را مسخر کرده بیاد غارت دادند عاقبت چون کبکسر و دید حریف مغول نمیشود رسولی نزد ایشان فرستاده قبول کرد که هر سال مقداری جزبه نقدی و جنسی بخان مغول بدهد و دست نشانده او باشد و همین قبول تبعیت مغول در حکم خاتمه استقلال سلاجقه روم و منضم شدن بقیه ممالک سلجوقی بمتصرفات قان مغول بود (۶۴۰) .

**فتح چین (۶۳۱) و روسیه و لهستان و مجارستان (۶۳۵-۶۳۹) - اوگتای قان**  
در سال ۶۲۷ یعنی در موقعیکه سرداران او در ایران و الجزیره و ارمنستان و گرجستان و شام و عراق مشغول تعقیب جلال الدین و تسخیر ممالک او بودند با دو برادر خویش جغتای و تولی و پسران خود بطرف چین خاص و جلگه هوانگشهو (باصطلاح مغول قراقران) حرکت کرد .

چین در این موقع در تحت سلطنت سلسله کین بود و مغول در عهد چنگیز خان

مقداری از ولایات شمالی آن مثل شبه جزیره شان توئنگ (۱) و اطراف خلیج پچیلی (۲) را از پادشاهان آن سلسله گرفته بودند .

اردوی مغول در دو قسمت يك عدد از شمال بسرداری اوگتای و دسته ای هم از جنوب بفرماندهی تولی ممالک امیراطوران کین را طرف تعرض قرار دادند و قشون چین را درهم شکستند و سبتای سردار معروف چنگیزیای تخت چین یعنی کای توئنگ (۳) را محصور و در سال ۶۳۹ مفتوح ساخت و در نتیجه این اردو کشی تمام چین شمالی و مملکت کره بتصرف مغول درآمد و در ضمن همین اردو کشی بود که تولی ناخوش شده در سال ۶۳۰ پس از چهارده سال خانی وفات یافت .

در قشون کشی مغول بطرف چین شمالی مردم چین جنوبی که محکوم امر سلسله سلطنتی سوئنگ (۴) بودند با مغول مساعدت کردند و غرضشان این بود که از تقسیم ممالک سلسله کین سهمی ببرند ولی چون مغول زیر بار این امر نرفتند بین مردم چین جنوبی و مغول نیز جنگ در گرفت و چنانکه بعد خواهیم دید در زمان سلطنت جانشینان اوگتای قآن لشکریان تاتار سلسله سونگ راهم از میان برداشتند و چین جنوبی را نیز بمتصرفات خود ضمیمه کردند .

اوگتای قآن پس از تسخیر چین شمالی حکومت آن ممالک را بمشاور مسلمان پدر خود یعنی محمود یلواج سپرد و اراده ممالک اریغور و ختن و کاشغر و ماوراءالنهر تا ساحل شط جیحون را نیز بپسر او مسعود یک وا گذاشت و این پدر و پسر بشرحی که عنقریب ذکر خواهیم کرد بتعمیر خرابیهای گذشته و اصلاح حال مردم و اداره آن ممالک پرداختند و بقوة حسن تدبیر و معدلت گستری بر بسیاری از زخمهای ایام استیلای مغول مرهم نهادند .

در سال ۶۴۲ اوگتای قآن بعد از مراجعت از چین در نتیجه قور بلتای جدیدی یا شو پسر جوجی خان و گیوک پسر خود و منگو پسر جغتای را مأمور تسخیر ممالک روس و چرکس و بلغار کرد و بسرداری ایشان اردوی عظیمی بطرف اروپای شرقی فرستاد . ریاست کلی در این اردو کشی با باتوخان پادشاه دشت قبچاق بود ولی زمام لشکر کشی را در حقیقت سبتای سردار نامی مغول در دست داشت این اردوی ۱۵۰۰۰۰

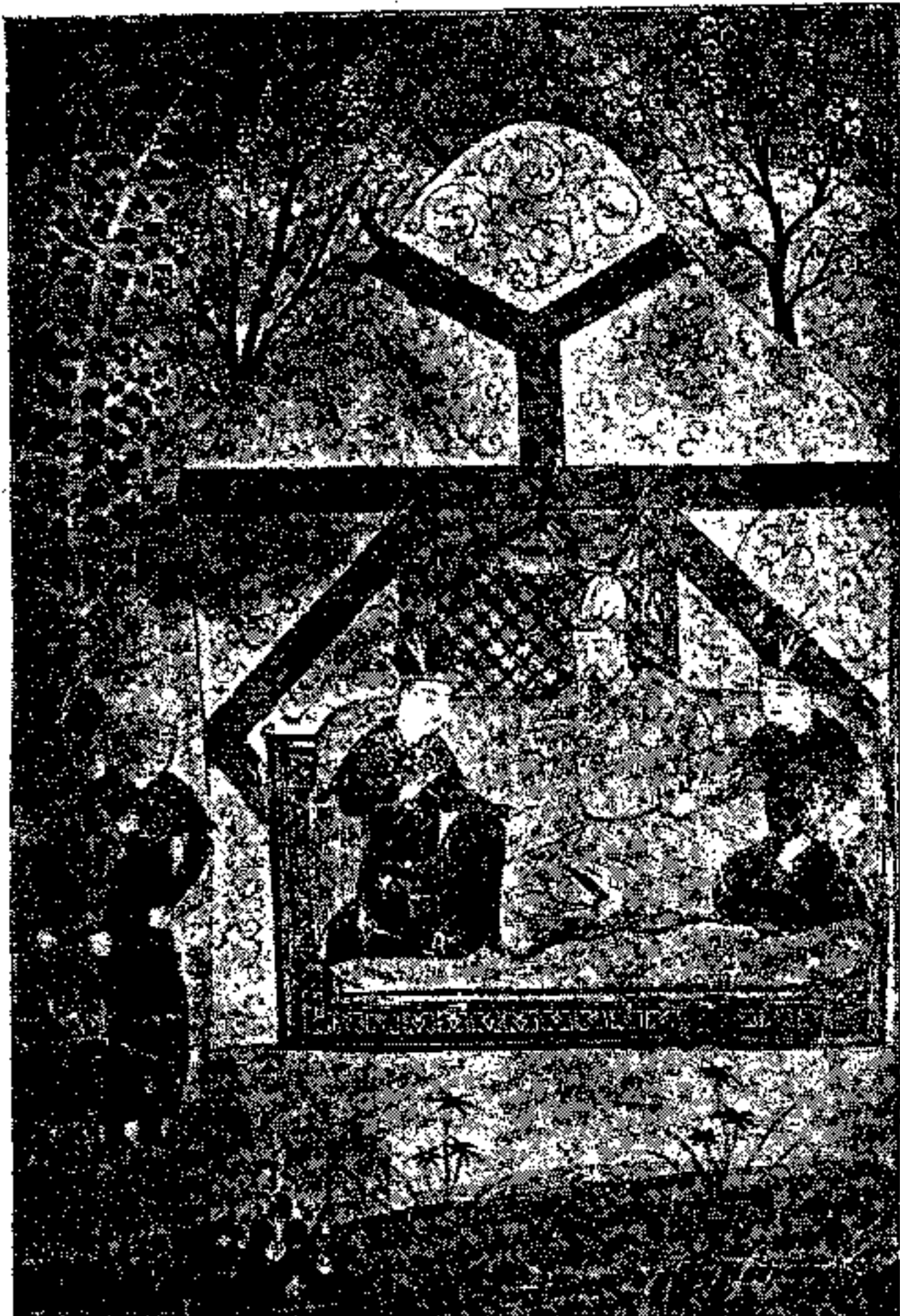
نفری در سال ۶۳۵ تمام قسمت بین جبال اورال و شبه جزیره قزم (۱) را که مسکن دو قوم باسقرز و بلغار بود مسخر کردند و در جلگه اطراف شط و انگا امرای اسلاو و روسیه را یکی یکی منهزم ساخته بلاد ولادیمیر (۲) و مسکو را آتش زدند سپس بطرف مملکت اوکراینا سر ازیر شدند و آن سرزمین را هم زیر و رو کرده در سال ۶۳۸ بر یکبته (۳) پای تخت آن دست یافتند و باین ترتیب تمام روسیه را تحت استیلای خود آوردند و روسیه از این تاریخ تا دو قرن و نیم دیگر (۶۳۶ - ۸۸۶) در تحت تسلط مغول و محکوم حکم و اداره ایشان بود.

بعد از فتح روسیه اردوی مغول دو دسته شدند یکدسته راه لهستان را پیدش گرفتند و یکدسته طریق مجارستان را. قسمت اول قشون متحدین آلمانی و لهستانی را در سال ۶۳۹ مغلوب نموده شهر برستو (۴) را مسخر کردند و تا حدود برلین حالیه و مملکت ساکس پیش تاختند، دسته دوم هم مقارن همین ایام مجارها را شکست داده شهر ریست (۵) پای تخت ایشان را گرفتند و تا نزدیک وینه از طرفی و تا سواحل بحر آدریاتیک از طرفی دیگر جلو رفتند ولی از آن جهت که مردم مجارستان یعنی مجارها (هنگرها) با مغول از یک نژاد بودند پس از یک سال مملکت ایشان را رها کرده بهمان تبعیت رسمی قناعت نمودند و چون خبر فوت اوگتای نیز در این موقع با اروپا رسید و سبتای و باتو برای قوریلتای انتخاب خان جدید باسیا احضار شدند مغول از اروپا مراجعت کردند و نقشه تسخیر آلمان و اروپای غربی بانجام نرسید و این نواحی از آسیب حمله مغول محفوظ ماند.

### مرگ اوگتای قآن در ۶۳۹ - اوگتای قآن در مدت هفت سالی که اردوی

عظیم او بفتح اروپای شرقی اشتغال داشتند تمام ایام خود را بعیش و کامرانی و شرابخواری گذراند و چون طبیعت سلیم النفس و آرام بود بآبادی بلاد و اشاعه عدل و احسان و جوانمردی پرداخت و بسیاری از خرابیهای ایام پدر را مرمت کرد مخصوصاً چون زمام کارهای کشوری او در دست وزیر با تدبیری مثل یلوچوتسای و اداره قسمت عمده ممالک او با محمود بلواج و پسرش امیر مسعود بیک بود کارها بزودی رونق تمام گرفت و مردم قرین آسایش و راحت شدند.

یلوچوتسای سعی داشت که در دوره وزارت خود لااقل مملکت اصلی خویش



اوگتای و دو نفر از پسران او در زیر چادر (مقابل صفحه ۱۴۸)





چین را از خطر تقسیم بین اخلاف چنگیز بعنوان غنیمت جنگی نجات دهد و او چنانکه پیش هم یاد آور شدیم باین نتیجه رسید و موافق شد که چین را در تحت اداره‌ای منظم نگاه دارد و بکمک منشیان و عمال ایرانی و اوغور و چینی و تبتی بر ممالک اوگتای قآن بخوبی حکومت نماید. یلوچوت سای ترتیب جمع و خرج بلاد را تحت انتظام آورد و در یکنیگ (خان بالیغ) مدارسی برای تربیت عمال جوان تأسیس کرد و باینکه تانارهای وحشی غنیمت جو از این عملیات او ناراضی بودند و یک بار هم او را در حبس اوگتای انداختند ولی قآن بزودی از کرده خود پشیمان شد و اختیار تمام کار هارا کماکان در کف او قرار داد.

با اینکه تا این عهد مغول هیچگاه پا بند باقامت در یک نقطه ثابت و داشتن محل و مکانی معین جهت قرار نیودند و اصلاً کلمه مغول مترادف با بیابان نوردی و خرابی بود اوگتای قآن بر اثر معاشرت با متمدن چین و اوغوری و ایرانی بعمارت و آبادی علاقه بهم رساند و امر داد استادان و معماران چینی در سال ۶۳۱ در یورت اردو بالیغ در شمال مغولستان و دامنه جبال قراقرم در محل یکی از شهرهای خرابه عهد تسلط اوغورها شهر جدیدی بهمان اسم اردو بالیغ ساختند و آنجا را که بعدها بمناسبت نزدیکی بجبال قراقرم بهمین نام موسوم گردید پای تخت خود قرار داد و برادران و پسران و شاهزادگان دیگر هم هر کدام در آن محل برای خود عمارتی بنا کردند.

اوگتای قآن در مدت اقامت در مغولستان غالباً بییلاق و قشلاق و شکار و عیش و نوش مشغول بود مخصوصاً در شرب شراب افراط میکرد و تقریباً دائم الخمر بود و همین حال روز بروز بیشتر موجب ضعف مزاج او میشد تا آنکه بالاخره بر اثر همین کیفیت در سال سیزدهم سلطنت خود یعنی در سنه ۶۳۹ وفات یافت.

اوگتای قآن در مشرق زمین بکریمی و جوانمردی وجود و بخشش معروف است و حکایات بسیار از جود او مشهور شده و بهمین مناسبت است که او را حاتم آخرا از زمان لقب داده اند، در عدالت و رعیت دوستی و ارفاق نسبت بمسلمین نیز برخلاف برادر خود جغتای اشتهار دارد و در این خصوص یعنی حمایت از مسلمین علی رغم برادر نقدری معروف شده که بعضی گفته اند که اوگتای قآن باطناً مسلمان بوده است.

« جماعتی از ثقات چنین روایت کرده اند که در تواریخ ما تقدم و ایام سالفه و قرون ماضیه در بلاد ترکستان و ممالک چین و تنگت و طمغاج هرگز پادشاهی کریم و نیکو اخلاق تر از اگستای پای در رکاب نکرده است . ثقات چنین روایت کرده اند که جفتای ملعون مدام در ایندای مسلمانان جدّ می نمود و اسباب می انگیزخت تا بلائی و زحمتی باهل اسلام لاحق گردد و بقیه مسلمانان را قلع کند و مستأصل گرداند چنانچه از مسلمانان بهیچ موضعی علامتی و یقینی نماند در انتشار آن قتل و قصد و کوشش میکرد ، جماعت مغلان و دیگر نوینان و بهادران را بر آن میداشت تا از مسلمانان کلماتی و حرکاتی باگستای میرسائیدند که موجب زحمت و ضرر اهل اسلام بود و سلب قمع و هلاک ایشان میشد تا وقتی یکی از رهبانان بت پرست که بزبان ترکان آن جماعت را توینان (۱) میگویند بر آن داشت تا بنزدیک اگستای آمد و گفت که من چنگیز خان را در خواب دیدم مرا فرمانی داده است تا بتو برسانم و تو که اگستای پسر اوئی و نصب کرده چنگیز خان ، بهیچوجه آن فرمان را مهمل نگذاری و از آن پس عدول و امتناع ننمایی ، نباید که رضای چنگیز خان در نیایی و آن فرمان آنست که چنگیز خان فرموده است که مسلمانان بسیار شده و بعاقبت برافزادند ملک مغلان از مسلمانان خواهد بود اکنون می باید که تمامت مسلمانان را که در کابل ممالک مااند از آنجا که بلاد چین و طمغاج و تنگت و ترکستان است تا بزمین ایران و هجم تمام مسلمانان را بقتل رسانی و از ایشان نام و نشان نگذاری ، اکنون من فرمان چنگیز خان رسانیدم و از گردن خود آن هدیه بیرون کردم می باید که تو امثال نمایی و فرمان برداری کنی و طوایف مسلمانان رامهلت حیات ندهی تا ملک زوال نیابد چون این فرمان برسانید اگستای پادشاه عادل و عاقل و دانا و هوشیار بود و مسلمانان دوست بفرست پادشاهانه دریافت که این سخن کذب و دروغ است و روالح دروغ از ادای آن بشام فراست میرسد و فرا کرده برادرم جفتای ظالم است ، لکنه الله تعالی ، حالی آن توین بت پرست را فرمان داد تا منزلی بزرگانه با مراتب نزل و مایحتاج و آنچه از لوازم او باشد مهیا گردانید و فرمود که این فرمان بس بزرگست و با هیبت و خون بسیار خلاق می باید ریخت و هیچکس نیست از ملوک و نوینان و بهادران و جریبان که نه مبالغ مسلمانان اسیر دارد و در اطراف ممالک چین و طمغاج و ترکستان و ایران و هجم متفرق اند هر آینه این فرمان بجمله می باید رسانید تا همگان بر حکم این فرمان بروند ، اکنون ترا خبر باید کرد تا بجمعه ممالک مثل فرستاده شود و نوینان و جریبان و بهادران و دیگر ملوک جمع شوند و آن فرمان با هیبت بدیشان رسانیده آید و بر همگان لازم گردد که فرمان با هیبت ترا اقیاد نمایند بس فرمان داد تا آن توین بت پرست را بمنزلی که معین کرده بودند فرود آوردند چنانچه در اعزاز و اکرام او هیچ دقیقه از دقایق نیکو داشت فرو گذاشت که آن گبر لعین در زمین ترکستان و طمغاج و چین اسم و صحبتی داشت ، چون مدت معین برگذشت و اکابر ممالک مثل جمع شدند اگستای فرمان داد تا مجلسی پس با تکلف پادشاهانه چنانچه معهود آن جماعت بود با رسم نیکو ترتیب کردند و شرایط آن کار و بار بتقدیم رسانیدند ، پس اگستای بر تخت بنشست و جمله بزرگان ممالک که حاضر آمده بودند پیش تخت کمر بستند و جماعتی که معجل نشستن داشتند برانوی خدمت در آمدند پس فرمان داد تا آن توین را باعزاز تمام

(۱) جمع توین ، رجوع کنید به صفحه ۸۶ از همین کتاب .

دربارگاه او حاضر کردند، چون پیامد و پیش نخت بنشت اگتای فرمود وقت آن است که فرمان چنگیز خان تبلیغ کنی و آنچه فرمان است برسانی تا همه امتثال نمایند، آن توین بیای بر خاست و فرمان چنگیز خان بر وجهی که دعوی کرده بود تبلیغ نمود و بادا رسانید همگنان روی بر زمین نهادند و با اتفاق گفتند که فرمان شنیدیم و گردن نهادیم فرمان پادشاه وقت اگتای چیست که این فرمان را بر چه وجه اقیاد باید نمود و چگونه می باید کرد تا بر آن جمله برویم، اگتای فرمود که هر دعوی را حجتی و برهانی بیاید تا صدق از کذب و صحت از سقم پیدا گردد این سخن را گواهی از شواهد احوال لازم است اگر راست گردد که فرمان خان است لازم باشد که همگنان متقاد فرمان باشند و اگر کذب و دروغ و یا افترا کرده است بگفته صاحب فرض خون خلق و رعایا و پندگنان بدروغی ریخته گردد. چون اگتای این سخن بگفت حاضران روی بر زمین نهادند که آنچه بر لفظ خان مبرود نزد جمله عقلای عالم و اهل تیز و خرد مزید تواند بود که سخن پادشاهانه و حدیث بزرگانه است که از کمال عقل و فرماندهی همین تقاضا کند و هیچ آفریده دست اعتراض بر ناصیه این فرمان تواند نهاد اما می باید که اگتای فرمان دهد و اشارت کند که صدق و کذب و صحت و فساد این دعوی بچه وجه معلوم و مبرهن گردد. اگتای روی بدان توین بت پرست کرد و گفت که تو زبان منلی دانی یا ترکی یا هر دو زبان بدانی، آن توین بت پرست گفت من زبان ترکی دانم و زبان منلی ندانم، اگتای روی بنگلان بزرگ کرد که اصل و نسب ایشان منل خاص بود گفت شما را یقین و روشن هست که چنگیز خان بجز زبان منلی هیچ زبان دیگر ندانستی همه روی بر زمین نهادند و با اتفاق گفتند که سخن همچنین است که چنگیز خان هیچ زبانی دیگر ندانستی مگر زبان منلی، اگتای روی بدان توین کرد که چنگیز خان این فرمان با کدام زبان بتو رسانید منلی یا ترکی اگر منلی گفت چون تو منلی ندانی بچه وجه ترا معلوم شد که او چه میگوید و اگر از ترکی گفت چون او ترکی نمیدانست چگونه فرمان رسانید، جوابی که از او رایحه صدق آید بازگویی تا بر آن رفته شود، آن توین بدکیش زشت سرشت ملعون خاموش و خجل بماند چنانچه دم از آن دوزخی بر نیامد فضیحت شد جمله بزرگان مغول و منوک ترکستان با اتفاق روی بر زمین نهادند که آن فرمان دروغ است و از صدق عاری. اگتای آن توین را گفت ترا بجهت حرمت برادر خود جنای سیاست نمیکنم بجای خود باز گرد و بگویی تاجنای و اتباع او دست از ایند، و تمدی مسلمانان بدارند که ایشان برادران و یاران ما اند و قوت مملکت ما از ایشان ظاهر شد و جهانیان بدمد ایشان مسخر ما گشتند.»

(طبقات ناصری ص ۳۸۲-۳۸۷)

### سلطنت گیوک خان و نیابت سلطنت مادرش

(۶۳۹ - ۶۴۷)

اوگتای قاآن بمناسبت علاقه ای که بیسر سوّم خود گوجو داشت او را در ایام حیات و لمعهد خویش قرار داد ولی کوچو قبل از فوت پدر در گذشت و اوگتای پسر او شیرامون (۱) را که طفلی خردسال بود باین مقام برگزید.

(۱) یا: سیرامون

فاتح هرات را هم بجای نابجو مأمور ایران نمود و خود نیز بعزم دفع باتو عازم قلمرو او گردید ولی همینکه ببیش بالیغ رسید اجل گریبان او را گرفت و پس از یکسال و کسری قآنی در ۹ ربیع الاخر ۶۴۷ مرد ، مادر او نورا کینا خاتون نیز چند ماه قبل از او وفات یافته بود .

نورا اینا خاتون پرو آئین مسیح بود و از کودکی اتابکی یعنی مواظبت و تربیت پسر خود کبوک را بامیر قداق عیسوی وا گذاشته بود کبوک بعد از رسیدن بمقام خانی چپنقای مشاور عیسوی پدر خود را نیز مقرب کرد و مقام وزارت داد و این دو نفر مزاج حائرا بمساعدت با عیسویان برگزیدند و رعایای عیسوی بممالک مغول مثل آرامنه و گرجیها و سریانیها و روسها طرف ملاحظه و مورد توجه خان قرار گرفتند و اطبای ایشان در دربار نفوذ کلی یافتند و بعضی از آداب مسیحی در میان مغول شایع شد و کبوک بر اثر همین گونه احساسات با آرامنه عقد اتحاد بست و گویا قصد او از این اتحاد حمله بممالک اسلامی شام و مصر بود چه او بواسطه ضعف و علت مزاج و عادت بشری شراب شخصاً به توانست درست بکارها رسیدگی کند و قداق و چپنقای چرخ امور را هیگر دادند و آتش دشمنی با مسلمانان را دامن میزدند .

در قوریلتهای جلوس خود کبوک رسولان حلیفه عباسی را با احترام پذیرفت و بتوسط ایشان بنخلیفه پیغامهایی متضمن وعده و وعده هر دو داد ولی فرستادگان علاءالدین صاحب الموت را بخفت باز گرداند و جواب علاءالدین را بخشونت نوشت .

### سلطنت شعبه دوم خاندان جنگیزی

• **تنگو قآن ( ۶۴۸-۶۵۷ )**

چون کبوک خان وفات یافت بار دیگر اضطراب در احوال مغول حاصل شد و بر سر انتخاب قآن س بزرگان ایشان اختلاف بروز کرد . زوجه او اُغغول غایش (۱) بنا بر رسم مغول بنیابت سلطنت قیام نمود تا قوریلتهای تشکیل شود و جانشین کبوک از طرف شاهزادگان و امرای تاتار معین گردد .

میل قلبی اغول غایش این بود که شرامون برادرزاده کبوک که او را اوگتای قآن س ارمرگ ندوش بولیعهدی اختیار کرده بود بمقام خانی منصوب شود ولی بیشتر

(۱) یا اُغول غیش



منگو فان (مقابل صفحه ۱۰۴)



بزرگان مغول با اینکه تعهد کرده بودند که بعد از گیوک سلطنت را در اوروغ او نگاه دارند با این طرح موافقت نداشتند مخصوصاً دو نفر از متنفذترین مغول یعنی باتو و سرقوییتی (۱) زوجه تولوی خان با خیال اغول غایمش مخالفت میکردند و خیالی دیگر در سر داشتند.

سرقوییتی بیگی زوجه عیسویته تولوی خان که برادرزاده او انک خان آخرین پادشاه قوم کرائیت بود بزرگترین خاتون مغول محسوب میشد و شاهزاده خانمی باتدبیر و کفایت و کاردان و باعقل بود. در رعایت یاسای چنگیزی و سیاستمداری و بخشش و کرم در ایام خود نظیر نداشت و در نتیجه همین کیفیات دل بیشتر لشکریان و امرای مغول را با خود یکی کرده بود و او گتای قآن پس از مرگ تولوی همه وقت او و پسرانش را عزیز و محترم میداشت و در کارها برای او عمل میکرد. این زن با آنکه بیرونش مسیح بود بهیچوجه اظهار تعصب نمیکرد و نسبت بر عایای مسلمان ممالک چنگیزی برآفت رفتار می نمود چنانکه مخارج تأسیس مدرسه ابراهیم در بخارا داد و موقوفاتی جهت آن معین کرد و یکی از علمای بزرگ مسلم را بتولیت آن گماشت.

باتو پسر جوجی پادشاه خانان قبچاق و روسیه بعد از دریا حاضر نشد که بیوروت اصلی چنگیز خان بیاید و قوریلتای انتخاب جانشین گیوک را در آنجا تشکیل دهد بلکه پیش شاهزادگان و سران مغول رسول فرستاد که ایشان بدشت قبچاق بیایند و در آنجا تکلیف جانشینی گیوک را معین نمایند.

پسران او گتای و گیوک و جغتای شخصاً زبر بار قبول این دعوت نرفتند و از جانب خود نمایندگان پیش باتو فرستادند ولی سرقوییتی پسران خود را نزد باتو فرستاد و گفت چون باتو بر جمله شاهزادگان آفاست (۲) اطاعت فرمان او بر همه واجب است و تجاوز از آن جایز نیست.

سرقوییتی مادر چهار پسر معتبر تولوی است که مثل چهار پسر معتبر چنگیز از کدان عمده مملکت و بر روی هم بزرگترین شاهزادگان مغولند بترتیب ذیل : مُنگو یا مُنگکا، هولاگو یا هولانو، قویلای و اریق بوکا.

(۱) یا سورد قوییتی (۲) آقا بگولی یعنی برادر بزرگتر در مقابل آئینی که بمعنی: ادر کوچکتر است و مجموع آقا و آئینی یعنی عموم شاهزادگان مغول از برادران کوچک و بزرگ و برادر زادگان و اعم و بنی اعم.

منگو ترتسی که پیش ذکر کردم در عهد اوگتای جمعیت گیوک و ناتو مأمور فتح روسیه و ممالک اروپای شرقی شده بود و در همین سفر بین او و ناتو که همواره مصمم بر انداختن خاندان اوگتای بود نمال موافقت حاصل شد ناتو منگو را که شاهرادهای ربك و کاهی بود در قوربلتائی که جهت انتخاب جانشین گیوک تشکیل یافت باین سمت برگزید و چون سرفوتی سر قبالاً رهنه را برای این کار تهیه دیده بود هشته او و ناتو پیشرفت کرد و رهنه ساری اعول عایمش و طرفداران شرامون نتیجه برسد. با انتخاب منگو بمقام حامی شعه اول خاندان چنگیزی یعنی سلطنت اولاد اوگتای قائل بر افتاد و جانشینی چنگیز بر رندان تولوی که شعه دوم خاندان او باشند منتقل گشت

در شورائی که ناتو منگورا بمقام قائمی برگزید چون جمیع شاهرادگان و امرای معول حضور یافته بودند قرار شد که در سال نو فوریلدای بررگی تشکیل دهند و کلتئ شاهرادگان و بررگان معول جهت رسمت دادن معام منگو حاضر شوند جماعتی از سران اوگتای و گیوک و فررندان جمعیت ناس بهانه که ناند سمت قائمی از او روغ اوگتای و گیوک سرون رود با این طرح مخالف منکر دهند و عالماندگانی پیش ناتو می فرسایند و از بریمی که پیش آمده بود اظهار نارضا مندی مینمودند مدت دو سال گه منگو بدن ناتو و منگو و سرفوتی از طرفی و مخالفین از طرفی دیگر بطول انجامد، عاقبت طرفداران منگو ناستطهار ناتو در دی الحجة سال ۶۴۸ منگورادر حدود فر افرود ساحت حای رسما اسباب کردند و ناسکه جمعی از هواخواهان شیرامون و اعول عایمش از حضور در قوربلتای انا نمودند اسباب منگو ساحت قائمی رسمت گرفت

بعون سارکی رچهار الس مملکت سست از کمال علو همت حواس که در آن حال آسایشی حله احساس و انواع رسد یسا فرمود که درین روزها یون هسج آورده طریقه مارت و مشاخرت سرد و ساشا و عشرت منقول باشد و احناک اصناف اسان ستمع و لمدار روز کار اصناف می ساسد انواع حیوانات و احساس حوانات هم از آن صباب می صسد باشد و حیوانات اسی را از مرکوب و محمول بای زکوب و حمل و عد و شکان (۱) مرض رساسد و آسج ما کول اشدر شرع عدل حوی ایشان بررند و وحوس از پرده و حرمه حاکی و آبی از برودام صنادان آسج باشد و در ریاس امان مراد بر وانی رسد و ادم رهن را رحمت مسج و صداع معلی رجاسد و آب دوارا ناسعمال احساس و

(۱) سعی ناند و در دل صهحه ۱۳۴ اشاره بان معنی فراموش شده است .



در آن روز که در آن وقت با وجود آنکه در آن  
 وقت سر ما اعضا را از حرکتشان داشتند و در آن  
 ماه بیستین و صاحب دیران را که در آن مقام گذاشته بودند  
 روزی غایت بود بعد از آنکه بی بی خدیجه علی خدیجه علی  
 و حسن الخلیجی از آن مشهوری بیخ آورد و طی آن بزرگ معانی را از آن  
 و امان و اشرف عالم قورلتای شد چنانکه ذکر آن در عقب مهبت است



قورلتای جلوس مگو و ما آن طاهره (مقاله صفحه ۱۵۶)





پسران تولوی سه نفر الا مگو، فولای و هولاکو (مقابل صفحه ۱۵۶)



پاریس ملوث نگردانند . . . . . صاحب ینواج ترتیب کرده بود از جامهای سیج وزربقت بالوان گوناگون چنانکه پیش از آن کس خیمه‌ای چنان به افراجه بود و بارگاهی چنان ساخته و برنمطی که صورت آن اثبات یافت پادشاه چون بر بخت تشسه بود و شهزادگان چون عقد نریا بردست راست او مجتمع و هفت برادر هلی فر در خدمتش نیای ادب ابدنه (۱) و ازدست چپ خوانین برهنگل حورعین بنشسته و سابقان سیم ساق کداسات قبیز و شراب با باریق واکواب میگرددایند و در میان نوبان مقدم منکاسار در مقام قورچبان بندهوار ایساده و بیسکجیان (۲) و وزراء و حجاب و توآب مقدم ایشان بلغا آقا در مرتبه و مقام خویش صف زده و سایر امرا و حنم بیرون بارگساره هر یک بجای خویش بدم ادب ایساده و مدت هفتای برین سطر سورد و سرور بود و وظیفه بیت الشراب و مطبخ هر روز دوهزار هرگوسپند و جهت حضور برکسای سامت را بطریق مشروع میکشند (۳) و درمیانه آن طوی‌ها فدان اقول (۴) و برادر او ملک اوقول (۵) و قراهولاگو (۶) رسیدند و برعات معهود و رسم مألوف مراسم تهنیت بنقدیم رسانیدند .

(جامع التواریخ رشیدی طبع بلوشه (۷) ص ۲۸۲ - ۲۸۶)

بعد از آنکه مخالفین منگو از واقعه رسمیت یافتن سلطنت او مستحضر گردیدند در صدد توطئه‌ای برخلاف او برآمدند و در خیال حرکت بسمت نورت اصلی چنگیزی بودند که خبر حرکت ایشان به منگو رسید . خان جدید رؤسای ایشان را دستگیر نمود و شخصاً بتفحص احوال و کشف توطئه آن طایفه قیام نمود و همگی را بوسیله حبس و بند و قتل سیاست نمود و از جمله کسانی که یاسا رسیدند دو پسر ایلچیکتای نوبان سردار جنگ هرات و فرمانده قشون مغول در ایران شرقی بودند که بفرمان منگو سنگ بردهانشان کوفتند تاجان دادند و بدر ایشان را هم در نادغیسی دستگیر کرده بیس باتو فرستادند و باتو او را نیز بقتل آورد .

سیرامون و اغول غابمش و چینقهای نیز دستگیر شده بقتل رسیدند و راه سلطنت بکلی بر منگوقاآن مصفی گردید .

### سیاست منگوقاآن - منگوقاآن در بمانداری بی نهایت مواظب رعایت

مقررات یاسای چنگیزی و آداب و مراسم مغول بود ولی چون در عهد او بواسطه طول معاشرت و آمیزش با متمدنین ممالک مغلوبه صلاحیت و خشونت اولیه خوانین مغول اندکی تخفیف یافته و نظر ایشان در ترتیب اداره ممالک و معامله با ملل مغلوبه و رعایا وسعت

(۱) یوای خان ده سر داشت که یکی از ایشان در حیات پدر فوت کرده ، اسامی هشت پسر دیگر او غیر از منگو بقرار ذیل است : فونوقو ، قویلای ، هولاکو ، اریق بوکا ، بوچاک ، موکه ، سو بوکسای ، سو بوکسای . (۲) بیسکجی یعنی مشی و دیر . (۳) برکا یا برکه پسر جوحی که قبول اسلام کرده بود (۴) و (۵) فدان اوقول و ملک اوقول هر دو از پسران او گتای قاناند . (۶) قراهولاگو با قراوقول سر مایکان بن جغای (۷) Edg. Blochet

حاصل کرده بود روش او عادلانه تر و بقواعد و اصول سیاست و مملکتداری و اداره و انتظام سلاطین متمدن نزدیکتر گردید .

خود او از ادامه شرب شراب کناره گرفت و مالیاتها را تخفیف داد و برای لشکریان و اتباع خود مقرری معین ترتیب داد ، در ترفیه حال مردم کوشید و امر داد که عمال دولتی و عأمورین برخلاف سابق چهارپایان مردم را با جحاف و تعدی نگیرند و زیاده بر آنچه مقرر گردیده از رعایا بظلم نستانند از ایران يكسده از فضلاى ايران را بمغولستان برد و برای ادارات و دیوانهای قراقروم امر داد لغتی از السنه فارسی و چینی و اویغوری و تنگوتی نوشتند .

حکومت قسمت شرقی ممالک مغول یعنی ختای و چین را بمحمود بلواج سپرد و ترکستان و ماوراء النهر و بلاد اویغور و فرغانه و خوارزم را پسرش امیر مسعود وا گذاشت و این پدر و پسر چنانکه مکرر گفته ایم موجب رونق حکومت اولاد چنگیز بودند و بسیاری از خرابی هارا مرتت کردند مخصوصاً ممالک اسلامی در تحت حکومت امیر مسعود که از زمان او گتای این سمت را داشت دوباره آبادی و اعتبار گرفت و حسن اداره و سلوک خوب او با بقية السیف مردم ستم دیده این ممالک بار دیگر آنها را بر سر زندگانی اول آورد و شهرهای ویران رو بعمارت گذاشت .

منگوقاآن که تربیت شده دست مادر مدبره خود بود مثل آن زن نسبت بعموم ادیان مختلفه معمول ممالک مغول همه وقت رعایت جانب احترام را میکرد و با اینکه مادر او آئین مسیح داشت علمای دین عیسی و مذاهیب بودائی و تائوئی و اسلام همه در پیش او یکسان بودند ، همه را محترم میداشت و بقدری بایشان آزادی داده بود که در حضور او با یکدیگر بمناظرات و احتجاجات مذهبی می پرداختند و آزادی مسلمین تا حدی رسید که در بعضی بلاد علناً در خطبه ها نام خلیفه بغداد را ذکر میکردند و دوام دولت منگورا نیز در ضمن میخواستند .

در عهد سرقویتی و پسرش منگو رفت و آمد بین ممالک عیسوی اروپا و آسیا و دربار مغول زیاد شد و علت این مسئله این بود که عیسویان در این ایام در شام و مصر بامسلمین بجنگهای صلیبی مشغول بودند و از سلطان صلاح الدین ایوبی و برادرزادگان او ضربتهای بسیار خورده ، برای آنکه نام مغول که نظر ایشان دشمن اسلام شمار می



تولوی خان و زوجہ اش سیور قوق تینی (مقابلہ صفحہ ۶۵۸)





آمدند روابطی حسنه حاصل کنند و ایشان را با اتحاد با خود بخوانند چند بار سفر را بدربار خان تاتار فرستادند مخصوصاً چون دو قبیلۀ نایمان و کرائیت از مدتی پیش با آئین مسیح گرویده بودند عیسویان اروپا خیال میکردند در اقصی نقاط شرق دولت عیسوی بزرگی وجود دارد و او انک خان آخرین خان قبیلۀ کرائیت و عم سرقویتی را که بدست چنگیز مغلوب و مقتول شد بنا بر همین تصور ملک یوحنا (۱) میخواندند و با این که درست از احوال و محل قلمرو او اطلاعی در دست نداشتند همیشه در پی اتحاد با وی بر ضد مسلمان بودند.

در شورای مذهبی که در سال ۱۲۴۵ مسیحی (۶۴۳ هـ) در شهر یون از بلاد فرانسه تشکیل شد چنین مقرر گردید که دو هیئت برای تبلیغ مغول و در آوردن ایشان با آئین مسیح بمغولستان فرستاده شود. این مأمورین علاوه بر این وظیفه می باید مغول را بترك ظلم و جور نسبت بعیسویان دعوت کنند و دل ایشان را با خود یکی نمایند. ریاست یکی از این دو هیئت با یلان کارین بود که در قوریلتای انتخاب گیوک حضور یافت و سابقاً نیز بان اشاره کردیم. هیئت دوم که از چهار نفر روحانی مرکب بود و از طرف پاپ ایتوسان چهارم هم بایشان دستور هائی داده شده بود بسمت ایران حرکت کردند تا بنزدیکترین اردوئی از مغول که رسیدند مأموریت خود را ابلاغ نمایند. این جماعت بعد از آنکه در راه دونفر دیگر از روحانیین آشنا با اوضاع مشرق را هم با خود برداشتند در سال ۱۲۴۷ (۶۴۵ هـ) از طریق تفلیس بایران رسیدند و در این تاریخ سرداری کل قشون مغول در ایران غربی با بایجو نویان بود.

مذاکرات مابین بایجو و فرستادگان پاپ بکدورت سخت مبدل گردید چه نمایندگان عیسوی در عظمت شأن پاپ غلو کردند و گفتند که ایشان و پاپ هرگز نام خاقان مغول را نشنیده اند بلکه فقط نام قومی وحشی بگوش ایشان خورده است که از اقصای مشرق آمده و ممالکی عظیم فتح کرده و مردمانی بی شمار بقتل آورده اند. بایجو و بعضی از امرای او خواستند فرستادگان پاپ را در نتیجه این جسارت بقتل برسانند ولی بالاخره برای رعایت مقام سفارت و نمایندگی از سر خون آن عده گذشته ایستادند و با ارساله بعنوان پاپ و دونفر نماینده مغولی بممالک خود روانه کردند و این

دو نماینده در سال ۱۲۴۸ ( ۶۴۶ هـ ) بخدمت پاپ رسیده نامه‌ها را رساندند و غرض از این سفارت دعوت پاپ بود بقبول اطاعت مغول و رفتن بخدمت خاقان و اظهار تبعیت کردن .

در موقعی که لوئی نهم ملقب بمقدس پادشاه فرانسه در سواحل مدیترانه شرقی با مسلمین مشغول نبرد بود بك نهر عیسوی در جزیره قبرس پیش او آمد و مدعی شد که ابلجیکتای فرمانده قشون مغول در ابران او را پیش پادشاه فرانسه فرستاده تا بكمك او بیست المقدس حمله کند و آنها را از كف مسلمین ببرون آورد . لوئی در سال ۶۴۶ ( ۱۲۴۸ م ) از همان جزیره قبرس سه نفر نماینده باهدابائی پیش خان مغول روانه کرد و ایشان سال بعد بخدمت اوغول غایبش که بنیابت سلطان منصوب شده بود رسیدند . اوغول غایمش مقدم سفرای مزبور را گرامی داشت و یکی از آن سفرای در سال ۶۴۹ پیش لوئی برگشته گزارش سفر خود را برای او نقل کرد .

چندی بعد لوئی سفارتی دیگر بر باست يك نفر روحانی بنام کثوم ذورودوی (۱) بدربار خان مغول فرستاد . این شخص در سال ۶۵۰ از قسطنطنیه بطرف شبه جزیره قرم ( کریمه ) حرکت کرد و از آنجا بشهر سرای ( در کنار شط و آگا و شمال بحر خزر ) پایتخت خان دست قیچاق رسید سپس از طریق معابر جبال اورال و دره نهر ابلی گذشته در تاریخ ۲۲ شوال ۶۵۰ در شهر قراقروم بخدمت منگوقاآن بار یافت . منگوقاآن با اینکه سفر اوئی را با احترام پذیرف و او را واداشت که با آزادی با علمای بودائی و مسلم مناظره کند بمسؤل لوئی بهم در باب قبول طرح اتحاد جوابی مقتنع نداد بلکه از او خواست که با سایر سلاطین عیسوی اطاعت خان مغول را گردن بتهند . فرستاده لوئی پنج ماه در قراقروم ماند و عاقبت در سال ۶۵۲ بشام برگشت و در عكا بخدمت اوئی رسید و نامه‌ای را که منگوقاآن بخط او بغوری برای او فرستاده بود تقدیم کرد .

در همان سالی که سفیر اوئی باروفا در مسکشت هوم (حام) (۲) پادشاه کنکیا از راه دربند قفقاز به بخدمت پاپ آمد و باتو و پسرش عده ای بعنوان بدرقه باو دادند تا بقراقروم رسید و حضور منگوقاآن را درك کرد و در مدت پنجاه روز که در قراقروم



منگوقاآن و یسران و سه زوجه او (مقابل صفحه ۱۶۰)



بود دائماً خان مغول را بتجدید عهدی که گیوک خان با او برای حمله مشترک بر مسلمین کرده بود یاد آور میشد. آخر الامر هم از منگو مر اسلات و سفار شنامه هائی گرفت مشعر بر مساعدت با عیسویان و فرستادن قشونی برای جنگ با مسلمین. مأموریت هولاکو و انقراض خلافت بنی عباس بشرحی که عنقریب خواهیم داد تا حدی بر اثر همین تعهد بوده است.

منگو قاآن در سال دوم سلطنت خود پس از مرگ تب کردن امور اداری و فراغت از جانب اوضاع داخلی مملکت خود در صدد کشورگشائی برآمد و مصمم شد که فتح ممالکی را که هنوز کاملاً گشوده نشده بود بانجام رساند باین عزم برادر کوچکتر خود هولاکو را مأمور دفع اسماعیلیه و مطیع ساختن خلیفه بغداد کرد و قویلای برادر میانه خویش را بتسخیر ممالک تابعه سلسله سونگ یعنی چین جنوبی فرستاد. چون داستان لشکرکشی قویلای و سلطنت او در چین چندان ارتباطی با تاریخ ایران ندارد بیک اشاره اجمالی قناعت میکنیم سپس بذکر وقایع اردو کشی هولاکو و سلطنت او و فرزندانش می پردازیم.

### تسخیر چین جنوبی و سلطنت قویلای (۶۵۸-۶۹۳) - منگو قاآن در سال

۶۵۴ قویلای را بفتح چین جنوبی که مِنزِی و مَاجِن نیز خوانده میشود مأمور کرد و قویلای تا سال ۶۵۵ که سال فوت منگو قاآن است از طریق تبت و دره علیای شط یانگ نیه کیانگ بتسخیر ممالک سلاطین سونگ پرداخت و قسمتی از آن سرزمین را فتح کرد و منگو قاآن خود نیز مشغول گشودن قسمت دیگری از آن ممالک بود.

چون منگو در سال ۶۵۵ بواسطه بدی آب و هوا در ضمن جنگ مرد قویلای دنباله فتوحات خود را رها کرده برای تعیین خان جدید بطرف چین شمالی رهسپار گردید. در غیاب منگو قاآن کسی که از او در مغولستان نیابت میکرد اریق بوکا برادر کوچک دیگر او بود و منگو خیال داشت که ریاست مغول و اولوس اربعه چنگیزی بعد از او باریق بوکا برسد ولی قویلای با این نقشه موافقت نداشت مخصوصاً چون در دست مر بیان چینی تربیت یافته و نفوذ ایشان بر مزاج او غلبه داشت و از موافقت قشون و اتباع چینی خود مطمئن بود زربار اطاعت برادر نرفت و در سال ۶۵۸ در یکی از شهرهای چین شمالی قوریلتائی خصوصی تشکیل داده خود را قاآن و امپراطور خواند

و مخالفت خویش را باریاست اریق بوکا علنی کرد.

این قوریلتای بهیچوجه بشوراهای سابق شباهت نداشت زیرا که فقط از صاحب منصبان چینی اردوی قوییلای تشکیل یافته بود و نماینده هیچیک از اولوس اربعه چنگیزی در آن حضور نداشتند بهمین جهت قبول ریاست قوییلای برای سایر مغول بطیب خاطر ممکن نبود مگر اینکه او بقهر و غلبه ایشانرا در قید تبعیت خود بیاورد بخصوص که قوییلای خویشتن را جانشین امیر اطوران سابق چین معرفی کرده و در واقع تمدن و معارف و آداب چینی گرویده بود. عنصر مغولی یاباید زبربار فرمان این قآن که مبلغ تمدن چین شده بود نرود و یا طوعاً او کرهاً از یاسای خشن چنگیزی دست برداشته در تحت ریاست قآن جدید خادم تمدن کهن سال چینی گردد.

قوییلای قآن مقر سلطنت خود را در شهر قدیم پکینگ قرار داد و اسم آن را برگردانده خان بالیغ یعنی مقر خان گذاشت و چون مغول از قبول فرمان او سرپیچیدند و اریق بوکارا بخانی شناختند برای مطیع ساختن ایشان بلشکر کشی پرداخت خصوصاً ئیدو خان پادشاه حدود جبال تارباگاتای نبره اوگتای که بواسطه عملیات مادر قوییلای قآن سلطنت از خاندان پدرش خارج شده بود و پادشاه اولوس جغتای (ماوراء النهر و ترکستان) بر او شوریدند و قوییلای قآن هر قدر سعی کرد که شهر قراقروم را از اریق بوکا بگیرد موفق نشد ولی عاقبت بتدبیر پادشاه اولوس جغتای را با خود همدست نمود و بسعی او اریق بوکارا مغلوب و دستگیر کرد (۶۶۲) و اریق بوکا در حبس بود تا در سال ۶۶۴ جان سپرد.

بعد از غلبه بر مخالفین قوییلای قآن در مدت بیست سال با زحمات بسیار تمام چین جنوبی را گرفت و سلسله سونگ را برانداخته استیلای مغول را بر این مملکت مسلم کرد (۶۷۸) و بعدها بهندوچین و جاوه و ژاین نیز قشون کشید.

خوانین مغول ایران یعنی برادرش هولاکو و برادر زاده اش آباخان چنان که خواهیم دید در تمام مدت سلطنت قوییلای قآن خود را مطیع و فرمانبردار او دانسته از تحت امر و تبعیت او سر نیچیدند و روابط دوستانه و برادرانه همیشه بین ایشان برقرار بود و در مواقع احتیاج بیکدیگر کمک نیز میدادند چنانکه در موقع فتح عراق عرب و بغداد قوییلای چندین دسته سپاهی بکمک هولاکو فرستاد و هولاکو نیز پس از

تسخیر دار الخلافه نصف غنایمی را که از غارت آن شهر بدست آورده بود بخان بالیغ پیش برادر بعنوان هدیه و پیشکش روانه داشت.

قوییلای قآن بطور کلی مملکتدار ترین سلاطین مغول است چه پس از فتح چین و انقراض سلسله سونگ فوراً بترمیم خرابی هائی که از لشکر کشی های مغول نتیجه شده بود پرداخت، علما و ادبا و اهل حرف و صنایع را که متواری گردیده بودند جمع آوری نمود و بادامه مشاغل خود واداشت، راههای متعدد ساخت و کاروانسراها در هر نقطه انشاء کرد و ترتیب چاپار منظمی برای عموم ممالک خود داد، زراعت را ترقی بخشید، برای رعایت حال ضعفا و پیر مردان دارالعجزه ها ایجاد نمود، شخصاً مردی آزادمنش بود و با اینکه بائین بودائی علاقه میورزید سایر ادیان را آزاد گذاشته بود و علما و ائمه دین بودائی و کنفوسیوسی و عیسوی و اسلام غالباً در دربار او مجلس مناظره و مباحثه داشتند و فرمان او قسمتی از قرآن و انجیل و تورا و تعلیمات بودارا بزبان مغولی ترجمه کردند.

امر تجارت نیز در عهد قوییلای قآن رونق بسیار گرفت و در عهد او بود که دو نفر برادر معروف و تیزی مافیوپولو (۱) و نیکوپولو (۲) بدربار او آمدند و پسر این دو می یعنی مارکوپولو (۳) است که طرف محبت قوییلای قآن قرار گرفته و مدت بیست سال از جانب این پادشاه مصدر مشاغل مهمه از حکومت ایالات چین و اداره امور گمرک و سفارت و غیره شده و در نتیجه آشنائی عمیق باحوال ممالک قوییلای قآن پس از مراجعت بااروپا (در سال ۱۲۹۵) شرح سفر خود را برای یکی از دوستان خود نقل کرده و او آنها را که حاوی اطلاعات نفیسی راجع باحوال کلیه ممالک مغول در آن عصر است جمع و منتشر ساخته است.

از امور مهمه عهد قوییلای قآن رفت و آمد تجار مسلمان بچین. نفوذ پیدا کردن ایرانیها در دستگاه او و انتشار زبان فارسی است در چین، این پادشاه در موقعی که میخواست بلاد مستحکمه چین جنوبی را بگشاید از ایران و شام معروفترین مهندسین را برای ترتیب منجنیق و عراده های جنگی خواست و در اردوی خود همراه داشت از ایرانیهای ماوراءالنهر و خراسان همیشه عده ای در دربار او بودند و یکعده از این

جماعت از همان مردم بودند که مغول در موقع فتح ماوراءالنهر و ایران آنها را بعنوان صنعتگری و اهل حرفه بمغولستان کوچانده بودند و شمارهٔ این قبیل مردم باندزه ای بود که در پاره‌ای نقاط بشکل وطن اوئی خود شهری تازه ساخته بودند. در میان امرای قویلای قآن و عمال اداری او در چین يك عدّه از ایشان ایرانی بوده‌اند و نفوذ ایشان تا آن حدّ بوده که این خان پس از محمود یلواج وزارت خود را بيك نفر از ایشان داد که عنوان او سید اجل بوده و او مدت بیست و پنج سال (۶۵۸ - ۶۸۳) این مقام را داشت تا فوت کرد و در زمان این وزیر مدّبر بود که قویلای قآن ترتیب پول کاغذی معروف به چاو را در چین داد و نامدّتی که این شخص بوزارت باقی بود چاو بخوبی در سراسر چین رواج داشت و ترتیب دخل و خرج مملکت منظم بود.

بعد از سید اجل وزارت قویلای قآن به امیر احمد بناکتی رسید و او نیز مدّتها وزیر قویلای قآن بود ولی کفایت و درستی سید اجل را نداشت بهمین جهت بحسد دشمنان گرفتار شده بقتل رسید و وزارت نصیب سنگه از امرای او یغور گردید و این شخص بامسلمانان خوب نبود و در ایام وزارت خود اسباب آزار ایشانرا فراهم میکرد. او نیز پس از هفت سال وزارت بواسطهٔ اختلاس و جمع مال و منال بقتل رسید.

امیر احمد بناکتی و سنگه در ایام صدارت خود بدون داشتن اعتبار مالی و تهیهٔ عایداتی که ضامن طبع چاو باشد مقداری زباد از این پول منتشر کردند بطوری که ده سال بعد از فوت قویلای قآن یعنی در سال ۷۰۳ مقدار چاو کاغذی که در دست مردم بود بیول امروز ایران قریب ۵۰۰ میلیون تومان میشود. همین کثرت عدد چاو و خالی از وجه بودن قسمت عمدهٔ آن باعث تنزل قیمت حقیقی پول کاغذی مزبور و شکایت مردم گردید و با اینکه بعد از قویلای بار دیگر خواستند اعتبار از دست رفتهٔ چاو را برقرار نمایند موفق نیامدند و همین حال چنانکه عنقریب خواهیم دید در ایران نیز پیش آمد.



## فصل پنجم

لشکر کشی هولانگو بایران و اقراض خلافت عباسی

حکومت ایران در عهد مغول تا هولانگو (۶۱۸-۶۵۴) - بعد از فتح

خوارزم جوچی فاتح این بلاد حکومت این قسمت را که مملکت اصلی خوارزمشاهیان بود یکی از سرداران خود چنمور و گذاشت و این شخص بشرحی که ذیلاً خواهیم دید بعدها بفرمان او گتای قآن بامارت خراسان و مازندران نیز برقرار گردید.

ار این تاریخ تا قریب سی و پنج سال وضع حکومت ایران و اداره آن در تحت استیلای مغول باین شکل بود که خانان مغول يك نفر را مستقیماً از مغولستان بعنوان حاکم جهت اداره این مملکت و سرداری قشون مقیم آن میفرستادند و این قبیل حکام بدستکاری عمال و دیران ایرانی بجمع مالیات و اداره امور کشوری و دفع مخالفین قیام میکردند.

در سال ۶۲۶ یعنی موقعی که پس از قوربلتای نصب او گتای بمقام قآنی جور ماغون نویان مأمور ایران و دفع سلطان جلال الدین گردید از طرف او بجمع امرا و حکام ولایات غربی دستور داده شد که بخدمت جور ماغون داخل شوند و باو کمک لشکری دهند. چنمور بر حسب دستور باردوی جور ماغون پیوست و جور ماغون چون در دفع جلال الدین و حرکت بطرف آذربایجان و ارمنستان عجله داشت چنمور را بتأمین خراسان و دفع سرکشان آن حدود گذاشت و از جانب هر یک از سران و شاهزادگان مغول نیز يك نفر امیر بخدمت او منصوب کرد که از آن جمله بودند کابلان از طرف او گتای قآن و نوسال از جانب باتو.

در این تاریخ دو نفر از سران سپاهی سلطان جلال الدین یکی بنام قراچه دیگری باسم یغان سُئور در حدود نیشابور بتاخت و تاز پرداخته و باین اسم که سلطان جلال الدین فاتح است و عنقریب مغول را از ایران خارج خواهد ساخت مردم آن حوالی را بر حکام و شهنه های مغولی شوراندند و اکثر ایشانرا که از طرف جر ماغون بودند کشتند.

بعد از رسیدن خبر انقلاب خراسان باو گتای قآن دستور رسید که طایر بهادر فرمانده يك قسمت از اردوی مقیم بادغیس بدفع قراچه عازم شود و قراچه در این

تاریخ از کلبلات مأمور جنتمور شکست یافته و در قلعه ارگ سیستان متحصن شده بود . طایر بهادر دو سال قلعه ارگ را در محاصره داشت و در این مدت بین او و جنتمور بر سر حکومت و تولیت کار خراسان اختلاف بروز کرد چه هر کدام از ایشان این مقام را حق خود میدانستند . جور ماغون طرف طایر بهادر را گرفت و او را به حکومت خراسان و مازندران انتخاب نمود . جنتمور هم ملک بهاء الدین صعلوک یکی از ملوک خراسان که این شده بود با نصره الدین ملک کبود جامه بمعیت کلبلات بخدمت قآن برسم بندگی و خدمتگزاری فرستاد .

او گتای قآن از رسیدن آن ملوک بسیار شاد شد و جشنها گرفت و چون اوّل باری بود که از ملوک ایران کسی برسم ایلی بخدمت قآن مغول میرسد این حرکت جنتمور و کلبلات را تحسین فراوان کرد و برخلاف از جور ماغون که آن همه ممالک گشوده و آن عده سپاهیان در زیر فرمان داشت و هیچ ملکی را نتوانسته بود بایلی بفرستد اظهار دلتنگی کرد و حکم حکومت خراسان و مازندران را رسماً باسم جنتمور صادر نمود و امر داد که جور ماغون در کار او مداخله نکند (۶۳۰) .

**حکومت جنتمور (۶۳۴ - ۶۴۰)** - بعد از انتخاب جنتمور ملک بهاء الدین بامیری خراسان و اسفراین و جوبین و بیهق و جاجرم و غیره و ملک نصره الدین بامارت سرحد کبود جامه تا استرآباد منصوب شدند و جنتمور شرف الدین خوازمی را بوزارت خود برگزید و بهاء الدین محمد جوینی ممدوح شیخ سعدی و پدر قطانک مورخ مع وف راهم باداره امور مالی و جمع آوری عائدات با باصطلاح آن آیام بسمت صاحب دیوانی اختیار کرد .

بعد از چندی یعنی در حدود سال ۶۳۳ جنتمور یکی از امرای خویش یعنی گور را برای دادن شرح احوال حوزه حکومتی خود پیش او گتای قآن فرستاد و بهاء الدین جوینی صاحب دیوانی نراهم همراه او کرد . ایشان بحضور قآن رسیدند و مورد عنایت او قرار یافتند . او گتای بهاء الدین جوینی را پایزه و یرلیغ با آلت مفاداد و او را بصاحب دیوانی سل ممالک برگزید .

**حکومت نوسال (۶۴۳ - ۶۴۷)** . - موقعیکه بهاء الدین جوینی و گور از دربار مغول برگشتند جنتمور مرده بود و چون خبر وفات او بخان رسید نوسال را که